چهل حدیث و چهل داستان از امام حسن عسگری

عبدالله صالحی

شناسنامه اثر

عنوان:چهل داستان و چهل حدیث از امام حسن عسگری
موضوع: حدیث
نویسنده: عبدالله صالحی

پیشگفتار
به نام هستی بخش جهان آفرین
شکر و سپاس بی منتها، خدای بزرگ را، که ما را از امّت مرحومه قرار داد و به صراط مستقیم ، ولایت اهل بیت عصمت و طهارت صلوات اللّه علیهم اءجمعین هدایت نمود.
و بهترین تحیّت و درود بر روان پاک پیامبر عالیقدر اسلام صلی الله علیه و آله ، و بر اهل بیت عصمت و طهارت ، خصوصا یازدهمین خلیفه بر حقّش حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام .
و لعن و نفرین بر دشمنان و مخالفان اهل بیت رسالت که در حقیقت دشمنان خدا و قرآن هستند.
نوشتاری که در اختیار شما خواننده محترم قرار دارد برگرفته شده است از زندگی سراسر آموزنده آن شخصیّت والامقام و ممتازی که خداوند متعال ضمن حدیث لوح حضرت فاطمه زهراء سلام اللّه علیها فرموده است : او یعنی ؛ امام حسن عسکری علیه السلام دعوت کننده اُمّت است ، به سوی سعادت و خوشبختی ؛ و او مخزن علوم و اسرار من می باشد.
و جدّ بزرگوارش ، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ضمن یک حدیث طولانی فرمود: خداوند متعال نطفه او را طیّب و پاکیزه قرار داد و او را نزد خویش ، به عنوان حسن علیه السلام نام نهاد، او نور هدایت در میان تمام بندگان می باشد و موجب عزّت و سربلندی امّت اسلامی خواهد بود، او شخصیّتی هدایت گر در دنیا و شفیع در قیامت می باشد.
احادیث قدسیّه و روایات بسیاری در منقبت و عظمت آن امام معصوم علیه السلام ، با سندهای متعدّد در کتابهای مختلف وارد شده است .
و این مختصر ذرّه ای از قطره اقیانوس بی کران وجود جامع و کامل آن امام همام می باشد، که برگزیده و گلچینی است از ده ها کتاب معتبر(۱) در جهت های مختلف : عقیدتی ، سیاسی ، فرهنگی ، اقتصادی ، اجتماعی ، اخلاقی ، تربیتی و ... .
باشد که این ذرّه دلنشین و لذّت بخش مورد استفاده و إفاده عموم ، خصوصا جوانان عزیز قرار گیرد.
و ذخیره ای باشد ((لِیَوْمٍ لایَنْفَعُ مالٌ وَ لابَنُون إلاّ مَنْ اءَتَی اللّهَ بِقَلْبٍ سَلیمٍ لی وَ لِوالِدَیَّ وَ لِمَنْ لَهُ عَلَیَّ حَقّ)) انشاءاللّه تعالی .
مؤلّف
خلاصه حالات سیزدهمین معصوم ، یازدهمین اختر إمامت
ولادت با سعادت آن حضرت طبق مشهور، روز دوشنبه یا جمعه ، هشتم ربیع الثّانی ، سال ۲۳۲ هجری قمری در شهر مدینه منوّره واقع شد، که در آن هنگام ، پدر بزرگوارش طبق نقلی در سنین ۲۶ سالگی بوده است .(۲)
نام : حسن (۳) صلوات اللّه و سلامه علیه .
کنیه : ابومحمّد.
لقب : عسکری ، صامت ، هادی ، زکیّ، تقیّ، رفیق ، خالص ، سراج ، ابن الرّضا، سراج بنی هاشم و ... .
پدر: امام علیّ هادی ، فقیه أهل البیت ، صلوات اللّه علیهم أجمعین .
مادر: سه اسم برای مادر حضرت گفته شده است : سوسن ، حدیث و سلیل ، که کنیه اش اُمّ وَلد می باشد، او از زن های عارفه و صالحه بوده است .

نقش انگشتر: حضرت دارای دو انگشتر بود، که نقش هر کدام به ترتیب عبارتند از: ((سُبْحانَ مَنْ لَهُ مَقالیدُ السَّمواتِ والاْ رْضِ))، ((إنَّ اللّهَ شَهیدٌ)).
دربان : عثمان بن سعید عَمری و پسرش محمّد بن عثمان عَمری .
امام حسن عسکری علیه السلام همچون پدر بزرگوارش در موقعیّتی حسّاس و خطرناک و بلکه شدیدتر قرار داشت ، چرا که بنا بود آخرین حجّت خداوند متعال و دوازدهمین خلیفه بر حقّ رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ، - یعنی مهدی ؛ موعود عجّل اللّه فرجه الشّریف از نسل او به دنیا آید.
به همین جهت حکومت وقت ، تمام مأمورین خود را (از زن و مرد) به شکل های مختلفی بسیج کرده بود تا تمام حرکات حضرت را کنترل و زیر نظر داشته باشند.
ولی برای آن که افکار عمومی خدشه دار نشود، بر اساس سیاست حیله گرانه خلفاء بنی العبّاس ، در موقعیّت های خاصّی به طور ریاکارانه حضرت را مورد نوعی احترام قرار می دادند.
در نهایت به جهت عقده ها و کینه های درونی خود، آن حضرت را به وسیله زهر مسموم و شهید کردند.
و چون مرتّب عمر شریف امام عسکری علیه السلام یا در زندان و یا در بازداشتگاه و تحت نظر ماءمورین ، سپری گردید، تمام رفت و آمدهای حضرت را در کنترل خود داشتند.
و بر همین اساس ، کلمات و فرمایشات گهربار آن حضرت نسبت به دیگر ائمّه اطهار صلوات اللّه و سلامه علیهم ، در کُتب تاریخ و احادیث کمتر به چشم می خورد.
مدّت إمامت : بنابر مشهور بین مورّخین و محدّثین ، روز سوّم ماه رجب ، سال ۲۵۴ هجری قمری ، پس از شهادت پدر بزرگوارش به منصب امامت و ولایت نائل آمد و حدود پنج سال و هشت ماه ، امامت و هدایت جامعه را عهده دار بود.
مدّت عمر: آن حضرت مدّت ۲۳ سال در حیات پدر بزرگوارش امام هادی علیه السلام ، همچنین پنج سال و هشت ماه پس از شهادت پدر، ادامه حیات نمود؛ و در مجموع مورّخین ، عمر پربرکت آن حضرت را حدود ۲۹ سال گفته اند.
خلفاء: امامت آن حضرت هم زمان با حکومت معتّز، مهتدی و معتمد، مصادف شده است .
شهادت : همچنین در روز شهادت آن حضرت بین مورّخین و محدّثین اختلاف نظر است ، ولی مشهور گفته اند: شهادت آن حضرت ، روز جمعه ، پس از نماز صبح ، هشتم ماه ربیع الاوّل ، سال ۲۶۰ هجری قمری (۴) واقع شده است .
حضرت سلام اللّه علیه در زمان حکومت معتمد عبّاسی به وسیله زهر توسّط معتمد، مسموم و به اجداد بزرگوارش ملحق گردید؛ و پس از شهادت در منزل خود آن حضرت ، کنار پدر بزرگوارش امام علیّ هادی علیه السلام دفن گردید.
فرزندان : آن حضرت هنگام شهادت ، تنها دارای یک فرزند پسر بوده است که هم نام و هم کنیه با پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می باشد.
نماز امام حسن عسکری علیه السلام : دو رکعت است ، در هر رکعت پس از قرائت سوره حمد، صد مرتبه سوره توحید خوانده می شود.(۵)
و پس از آخرین سلام ، تسبیحات حضرت فاطمه زهراء علیها السلام گفته می شود؛ و سپس نیازها و حوائج مشروعه خود را از درگاه خداوند متعال درخواست می نماید، که انشاءاللّه تعالی برآورده خواهد شد.
در میلاد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

ایزد از بحر ولایت گهر آورده برون
یا که از برج امامت ، قَمَر آورده برون
از سپهر نبوی گشت عیان خورشیدی
که ز خفّاش وَشان دیده درآورده برون
با فروغ حسنی ، نرجس زیبا ز بطن
پسری ثانی والا پدر آورده برون
به تماشای گل عسکری و نرجس بین
ماهی از آب و مه از چرخ سر آورده برون
ز طلوع رخ آن حجت دین جان بشر
مرغ بی بال و پری بود پَر آورده برون
گر تو بر عیسَویان حقّ ز فلک عیسی را
به تماشای رخش جلوه گر آورده برون
ایزد از بحر ولایت گهر آورده برون
یا که از برج امامت قَمَر آورده برون (۶)

ظهور نور هدایت و ولایت

در کتاب های تاریخ و حدیث در رابطه با چگونگی طلعت نور، ولادت یازدهمین اختر تابناک امامت و ولایت ، با کمال تأسّف ، چیزی وارد نشده است و متعرّض آن نشده اند.

ولی از دیگر احادیث کلّی (۷) استفاده می شود که حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام همچون دیگر ائمّه و أوصیاء صلوات اللّه علیهم پاک و پاکیزه و ختنه شده از رحم مادر، در این دنیا پا به عرصه وجود نهاده و جامعه ای ظلمانی را به نور مقدّس خویش روشنائی بخشیده است .

آن حضرت از مادری بافضیلت و جلیل القدر متولّد شد، که وقتی به عنوان همسر حضرت ابوالحسن ، امام هادی علیه السلام ، بر آن حضرت وارد شد، امام علیه السلام فرمود: سلیل (۸)، از تمام عیوب و آفت ها پاک و تمیز می باشد؛ همچنین از زشتی ها و پلیدی های درونی و ظاهری پاکیزه و منزّه خواهد بود.

سپس امام هادی علیه السلام در ادامه فرمایش خود، به همسرش خطاب نمود و فرمود: به همین زودی خداوند متعال ، فرزندی به تو عطا می نماید که او حجّت خداوند بر تمام خلایق می باشد.

و پس از چند روزی ، نطفه امامت و ولایت ستاره ای تابناک - یعنی ؛ حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام - در رحم آن مادر نمونه عصر خویش ، منعقد و وی حامله و آبستن گردید.

و پس از گذشت دوران حمل ، طبق مشهور بین مورّخین و محدّثین ، آن حضرت در روز جمعه ، هشتم ماه ربیع الثّانی ، در شهر مدینه منوّره دیده به جهان گشود.(۹)

سخنانی تکان دهنده در کودکی

بسیاری از تاریخ نویسان آورده اند:

روزی یکی از بزرگان شهر سامراء به نام بهلول از محلّی عبور می کرد، بچّه هائی را دید که مشغول بازی هستند.

و حضرت ابومحمّد حسن بن علیّ عسکری علیه السلام را دید - در حالی که کودکی خردسال بود - کناری ایستاده و گریه می کند.

بهلول گمان کرد که چون این کودک ، اسباب بازی ندارد، نگاه به بچّه ها می نماید و با حسرت گریه می کند؛ به همین جهت جلو آمد و اظهار داشت : ای فرزندم ! ناراحت مباش و گریه نکن ، من هر نوع اسباب بازی که بخواهی ، برایت تهیّه می کنم .
حضرت در همان موقعیّت و با همان زبان کودکی لب به سخن گشود و بهلول را مخاطب قرار داد و اظهار نمود: ای کم عقل ! مگر ما انسان ها برای سرگرمی و بازی آفریده شده ایم ، که با من این چنین سخن می گوئی .
بهلول سؤال کرد: پس برای چه چیزهائی آفریده شده ایم ؟
حضرت علیه السلام در پاسخ به او فرمود: ما بندگان خدا، برای فراگیری دانش و معرفت و سپس عبادت و ستایش پروردگار متعال آفریده شده ایم .
بهلول گفت : این مطلب را از کجا و چگونه آموخته ای ؟!
و آیا برای اثبات آن دلیلی داری ؟
حضرت فرمود: از خداوند سبحان و از گفتار حکیمانه او آموخته ام ، آن جائی که می فرماید: أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنا لا تُرْجَعُونَ.(۱۰)
یعنی ؛ آیا شما انسان ها گمان کرده اید که شما را بیهوده و بدون هدف آفریده ام ، و نیز گمان می کنید برای بررسی اعمال و گفتار به سوی ما بازگشت نمی کنید!؟.
سپس بهلول با آن موقعیّت و شخصیّتی که داشت از آن کودک عظیم القدر تقاضای موعظه و نصیحت نمود.
حضرت در ابتداء چند شعری حکمت آمیز را سرود؛ و بعد از آن بهلول را مخاطب خود قرار داد و فرمود:
ای بهلول ! عاقل باش ، من در کنار مادرم بودم ، او را دیدم که می خواست برای پختن غذا چند قطعه هیزم ضخیم را زیر اُجاق روشن کند؛ ولی آن ها روشن نمی شد تا آن که مقداری هیزم باریک و کوچک را روشن کرد و سپس آن هیزم های بزرگ و ضخیم به وسیله آن ها روشن گردید.
و گریه من از این جهت است که مبادا ما جزئی از آن هیزم های کوچک و ریز دوزخیان قرار گیریم .
با بیان چنین مطالبی ، بهلول ساکت ماند و دیگر حرفی نزد.(۱۱)
حجّت خدا بر دوش پدر و معرّفی به احمد قمی
مرحوم شیخ صدوق و برخی دیگر از مورّخین و محدّثین شیعه و سنّی آورده اند:
یکی از بزرگان قم به نام احمد بن اسحاق اشعری قمّی حکایت کند: روزی به محضر مبارک حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام شرفیاب شدم و خواستم درباره حجّت خدا و خلیفه پس از آن حضرت ، از ایشان سؤ ال کنم .
همین که در محضر شریف امام علیه السلام وارد شدم و سلام کردم ، بدون آن که سخنی گفته باشم ، مثل این که از نیّت و افکار من آگاه بود، مرا مخاطب قرار داد و فرمود:
ای احمد بن اسحاق ! خداوند تبارک و تعالی از زمان خلقت حضرت آدم علیه السلام تا برپائی قیامت ، بندگان خود را بدون حجّت و راهنما رها نکرده است .
و در هر زمانی - از باب لطف - یکی از بندگان شایسته خود را حجّت بر انسان ها قرار داده است که به وسیله وجود مبارک او حوادث خطرناک برطرف می شود، باران رحمت خدا فرود می آید و زمین به برکت

وجود حجّت خداوند متعال ، برکات درون خود را ظاهر می سازد و در اختیار بندگان و دیگر موجودات قرار می دهد.

عرض کردم : یاابن رسول اللّه ! فدایت گردم ، امام و خلیفه بعد از شما چه کسی است ؟

هنگامی که این سؤال را طرح کردم ، امام حسن عسکری علیه السلام سریع از جای خود برخاست و درون منزل رفت و پس از لحظه ای بازگشت ، در حالی که کودکی خردسال را در آغوش خود گرفته بود، و همانند ماه شب چهارده نورانی بود و می درخشید.

موقعی که حضرت وارد اتاق شد، اظهار نمود: ای احمد! اگر اهل معرفت نمی بودی و نیز اگر نزد خداوند متعال گرامی نمی بودی ، هرگز فرزند عزیزم را بر تو عرضه نمی کردم .

و سپس فرمود: این فرزند من است که هم نام رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد و جهان به وسیله وجود او پر از عدل و داد خواهد شد، همان طوری که ظلم و ستم همه جا را فرا گرفته باشد.

ای احمد! این فرزندم ، همانند حضرت خضر پیامبر خدا علیه السلام ؛ و همچنین مانند ذوالقرنین ، علمش برگرفته از سرچشمه علوم و معارف الهی است ، دارای عمری طولانی خواهد بود.

در آن زمانی که فرزندم - حجّت خدا - از طرف خداوند جلّ و علا، در غیبت قرار گیرد، نگهداری دین برای افراد جامعه سخت خواهد بود و همگان ایمان و اعتقاد خود را از دست می دهند، مگر اشخاصی که محدود و اندک یاشند.

عرض کردم : یاابن رسول اللّه ! علامت و نشانه او چیست ؟

ناگهان آن کودک خردسال عزیز، لب به سخن گشود و ضمن مطالبی ارزشمند، مرا مخاطب خویش قرار داد و فرمود:

ای احمد بن اسحاق ! من آخرین خلیفه پروردگار متعال در زمین هستم ، من از دشمنان انتقام خواهم گرفت .

و سپس افزود: بعد از پدرم امام و خلیفه ای غیر از من نخواهد بود، شکرگزار خداوند باش و بر عقیده ات پایدار بمان ، تو فردای قیامت همنشین ما خواهی بود.(۱۲)

رام شدن اسب چموش

مرحوم شیخ طوسی ، کلینی و بعضی دبگر از بزرگان ، به نقل از شخصی به نام ابومحمّد هارون تلعکبری حکایت کنند:

روزی در شهر سامراء جلوی مغازه ابوعلیّ، محمّد بن همام نشسته و مشغول صحبت بودیم ، پیرمردی عبور کرد، صاحب مغازه به من گفت : آیا او را شناختی ؟

گفتم : خیر، او را نمی شناسم .

گفت : او معروف به شاکری است ، که خدمتکار حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام می باشد، دوست داری تا داستانی از آن حضرت را برایت بازگو کند؟

گفتم : بلی .

پس آن شخص را صدا کرد، وقتی آمد به او گفت : سرگذشت و خاطره ای از حضرت ابومحمّد علیه السلام برای ما تعریف کن .

شاکری گفت : در بین سادات علوی و بنی هاشم شخصی بزرگوارتر و نیکوکارتر به مثل آن حضرت ندیدم ؛ در هفته ، روزهای دوشنبه و پنج شنبه به دارالخلافه متوکّل عبّاسی احضار می گردید.

و معمولاً در همین روزها، مردم بسیاری از شهرهای مختلف جهت دیدار خلیفه عبّاسی می آمدند و خیابان و کوچه های اطراف در اثر إزدحام جمعیّت و سر و صدای اسبان و قاطرها و دیگر حیوانات ، جائی برای آسایش و رفت و آمد نبود.
وقتی حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام نزدیک جمعیّت انبوه می رسید، تمام سر و صداها خاموش و نیز حیوانات ساکت و آرام می شدند و بی اختیار برای حضرت راه می گشودند و امام علیه السلام به راحتی عبور می نمود.
روزی پس از آن که حضرت از قصر خلیفه عبّاسی بیرون آمد، به اتّفاق یک دیگر، به سمت محلّ فروش حیوانات رفتیم ، در آن جا داد و فریاد مردم بسیار بود، همین که نزدیک آن محلّ رسیدیم ، همه افراد ساکت و نیز حیوانات هم آرام شدند.
سپس امام علیه السلام کنار یکی از دلاّلان نشست و درخواست خرید اسب یا استری را نمود، به دنباله تقاضای حضرت ، یک اسب چموشی را آوردند که کسی جرأت نزدیک شدن به آن اسب را نداشت .
امام علیه السلام آن را به قیمت مناسبی خریداری نمود و به من فرمود: اءی شاکری ! این اسب را زین کن تا سوار شویم .
و من طبق دستور حضرت ، نزدیک رفتم و افسارش را گرفتم ، با اشاره حضرت ، آن اسب چموش بسیار آرام و رام گردید و به راحتی و بدون هیچ مشکلی آن را زین کردم .
دلاّل چون چنین دید، از معامله پشیمان شد و جلو آمد و گفت : این اسب فروشی نیست .
حضرت موافقت نمود و فرمود: مانعی ندارد؛ و سپس آن اسب را تحویل صاحبش داد.
هنگامی که برگشتیم و مقداری راه آمدیم ، متوجّه شدیم که دلاّل دنبال ما می آید و چون به ما رسید گفت : صاحب اسب پشیمان شده است و اسب را به شما می فروشد.
حضرت دو مرتبه به محلّ بازگشت و آن را خرید و من - در حالتی که هیچکس جرأت نزدیک و سوار شدن بر آن اسب را نداشت - آن را زین کردم ؛ و بعد از آن ، حضرت جلو آمد و دستی بر سر و گردن اسب کشید و گوش راستش را گرفت و چیزی در گوشش گفت و سپس سخنی هم در گوش چپ آن گفت و حیوان بسیار آرام گردید که به راحتی تسلیم آن حضرت شد و همه از مشاهده چنین صحنه ای در تعجّب و حیرت قرار گرفتند.(۱۳)
هدایت واقفی در خواب خفته
یکی از بزرگان شیعه به نام احمد بن مُنذر حکایت کند:
روزی یکی از افراد واقفی مذهب را که ادریس بن زیاد نام داشت ، جهت مناظره پیرامون مسئله امامت ، احضار کردم و هر چه با او صحبت کردم قانع نمی شد و امامت حضرت علیّ بن موسی الرّضا و فرزندانش علیهم السلام را نمی پذیرفت .
و چون او را شخصی فقیه و با معرفت می شناختم ، پیشنهاد دادم تا به سامراء برود و با حضرت ابومحمّد، امام حسن بن عسکری علیه السلام مذاکره کند.
او نیز پیشنهاد مرا پذیرفت و بار سفر بست و رهسپار آن دیار شد، پس از گذشت مدّتی اطّلاع یافتم که از مسافرت بازگشته است ، خواستم که به دیدارش بروم ، ولی او زودتر نزد من آمد و روی دست و پای من افتاد و گریان شد، من نیز از گریه او گریستم .

سپس خطاب به من کرد و اظهار داشت : ای شخصیّت عظیم القدری که نزد حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام محبوب و عزیز هستی ! تو مرا از آتش جهنّم نجات دادی و با نور ولایت و امامتی که در درونم به وجود آوردی ، هدایت یافتم .

بعد از آن ، داستان برخورد خود را با حضرت بیان کرد و گفت : مسئله ای را در فکر و ذهن خود گذراندم که آیا با حالت جنابت ، می توان با لباسی که در آن جُنب شده نماز خواند؟

و بدون آن که این مسئله و موضوع را با کسی مطرح کنم ، عازم شهر سامراء شدم و چون به سامراء رسیدم به طرف منزل حضرت رفتم ، همین که نزدیک منزل رسیدم ، دیدم مردم نشسته اند و مشغول صحبت درباره ورود حضرت می باشند؛ و من با خود پیرامون همان مسئله می اندیشیدم و چون بسیار خسته بودم ، خوابم بُرد.

مدّتی کوتاه به همین منوال گذشت ، ناگهان متوجّه شدم که دستی بر شانه ام قرار گرفت ، چشم های خود را گشودم و نگاه کردم ، دیدم که حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام کنارم ایستاده است .

پس حضرت فرمود: ای ادریس بن زیاد! تو در أمان هستی ؛ و سپس افزود: اگر از راه حلال انجام گرفته است اشکالی ندارد و صحیح است ؛ ولی چنانچه از راه حرام باشد، بدان که حرام و خلاف است .

تعجّب کردم و با خود گفتم : مطلبی را که با کسی مطرح نکرده ام ، بلکه فقط در فکر و ذهن خود گذرانده ام ، چگونه حضرت کاملاً از آن آگاه بوده است و بدون آن که سؤالی بنماید، جواب مرا مطرح فرمود!

پس به حقانیّت حضرت پِی بردم و با اعتقاد بر امامت آن حضرت هدایت یافتم و از گمراهی نجات یافتم (۱۴).

چاک زدن یقه پیراهن در تشییع جنازه پدر و جواب ازاشکال ذهنی

مرحوم شیخ طوسی ، ابن شهرآشوب ، سیّد هاشم بحرانی و بعضی دیگر از بزرگان ، به نقل از فضل بن حارث حکایت نمایند.

در آن روزی که حضرت ابوالحسن ، امام هادی علیه السلام به شهادت رسیده بود و تصمیم گرفته بودند که حضرت را تشییع و تدفین نمایند، من نیز در شهر سامراء حضور داشتم .

پس با خود گفتم که من هم در این فیض عظیم - یعنی ؛ تشییع جنازه امام هادی علیه السلام - مشارکت نمایم .

لذا همچون دیگر افراد - که از اقشار مختلف حضور یافته و - منتظر مراسم تشییع بودند، من نیز در کناری ایستاده و منتظر خروج جنازه مطهّر و مقدّس آن حضرت شدم .

ناگهان متوجّه گشتم که فرزندش حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام با پای پیاده از منزل خارج گردید، در حالی که یقه پیراهن خود را چاک زده بود.

پس ضمن آن که جذب دیدار عظمت و جلال امام عسکری علیه السلام گشتم ؛ ولی از شمایل زیبا و رنگ چهره آن حضرت - که گندم گون و نمکین بود - بسیار در تعجّب و حیرت قرار گرفته بودم ؛ و نیز دلم برای حضرت می سوخت ، چون که پدر از دست داده و بسیار خسته به نظر می رسید!

بعد از تشییع جنازه ، به منزل بازگشتم و شبان گاه ، در عالَم خواب امام عسکری علیه السلام را دیدم که از افکار من اطّلاع یافته و به من خطاب کرد و فرمود: ای فضل ! رنگ چهره من ، که تو را به تعجّب و

حیرت وا داشت ، رنگی است که خداوند متعال برای بندگانش بر می گزیند و انتخاب آن در اختیار بنده نیست .
و این خود عبرت و نشانه ای است برای آگاهی افرادی که دارای عقل و شعور باشند.
و سپس حضرت در ادامه فرمایش خود افزود: ما - اهل بیت عصمت و طهارت - مانند دیگر افراد نیستیم ، که از کار و تلاش خسته شویم ؛ و یا آن که نسبت به مصائب و بلاهائی که از طرف خداوند متعال می رسد احساس ناراحتی و نارضایتی کنیم ؛ بلکه از درگاه ربوبی پروردگار درخواست می نمائیم که ثبات و صبر عطا فرماید.
و ما در چنین مواقعی در خلقت و آفرینش جهان و دیگر موجودات تفکّر و اندیشه می نمائیم .
بعد از آن ، امام حسن عسکری علیه السلام در همان عالَم خواب ، فرمود: ای فضل ! متوجّه باش که سخن ما در خواب و بیداری یکسان است و تفاوتی ندارد.(۱۵)
همچنین آورده اند:
هنگامی که حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام در تشییع جنازه پدر بزرگوارش حضرت ابوالحسن ، امام هادی علیه السلام ، یقه پیراهن خود را چاک زده بود.
لذا بعضی افراد تعجّب کرده و سخن به اعتراض گشودند، و برخی مانند شخصی به نام ابوالعون اءبرش اعتراض خود را در نامه ای توهین آمیز نوشت و برای امام عسکری علیه السلام ارسال داشت .
حضرت در پاسخ به نامه اعتراض آمیز ابوالعون اءبرش ، مرقوم فرمود:
ای نادان ! تو از این گونه مسائل چه خبر داری ؟!
مگر نمی دانی که حضرت موسی علیه السلام در فوت برادرش هارون یقه پیراهن خویش را چاک زد.
و سپس افزود: همانا که تو نخواهی مُرد مگر آن که نسبت به دین اسلام کافر شوی و عقل خود را نیز از دست خواهی داد.
و طبق پیش گوئی حضرت ، اءبرش ، مدّتی قبل از مرگش کافر گشت و نیز دیوانه گردید، به طوری که فرزندش ، از ملاقات پدرش با مردم جلوگیری می کرد؛ و در محلّی او را زندانی کرده بود.(۱۶)
هدیه دادن قلم و شفای بدخوابی
یکی از اصحاب حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام به نام احمد، فرزند اسحاق حکایت کند:
روزی در محضر شریف آن حضرت وارد شدم و خواهش کردم تا مطلبی را به عنوان نمونه خطّ برایم بنویسد.
امام علیه السلام تقاضای مرا پذیرفت و فرمود: ای احمد! خطّ، از هر کسی که باشد متفاوت خواهد بود، چون قلم یکسان نیست و ریز و درشت دارد، سپس حضرت قلم و دواتی را درخواست نمود.
و چون قلم و دوات آماده شد مشغول نوشتن گردید و من با دقّت تمام نگاه می کردم ، وقتی که قلم را داخل دوات می نمود و می خواست خارج کند سر قلم را به لبه دوات می کشید تا جوهر اضافی پاک شود و خطّ تمیز و زیبا درآید.
در همین بین ، بدون آن که حضرت متوجّه شود با خودم گفتم : ای کاش امام علیه السلام این قلم را به عنوان یادبود و هدیه ، به من لطف می کرد.
پس چون از نوشتن فارغ شد، شروع نمود درباره مسائل مختلف با من صحبت کند و در ضمن صحبت ، قلم را با دستمالی که کنارش بود پاک نمود و فرمود: بیا احمد، این قلم را بگیر.

هنگامی که قلم را از دست مبارک حضرت گرفتم عرضه داشتم : فدای شما گردم ، من یک ناراحتی دارم که چند مرتبه قصد داشتم با شما مطرح کنم ولی ممکن نشد، چنانچه الا ن اجازه بفرمائی آن را عرض کنم ؟

امام علیه السلام فرمود: ناراحتی و مشکل خود را بگو.

اظهار داشتم : از پدران بزرگوارت روایت شده است که خواب پیامبران الهی صلوات اللّه علیهم بر روی کمر است و خواب مؤمنین بر سمت راست می باشد و خواب منافقین بر سمت چپ خواهد بود و شیاطین بر رو دَمَر و پشت به آسمان می خوابند؛ آیا این روایت صحیح است ؟

امام علیه السلام فرمود: بلی ، همین طور است که نقل کردی .

سپس عرضه داشتم : ای سرور و مولایم ! من هر چه تلاش می کنم که بر سمت راست بخوابم ممکن نمی شود و خوابم نمی برد، اگر ممکن است مرا درمان و معالجه فرما؟

حضرت لحظه ای سکوت نمود و بعد از آن ، اظهار نمود: جلو بیا، پس نزدیک امام علیه السلام رفتم ، فرمود: دست خود را داخل پیراهنت کن .

موقعی که دستم را داخل پیراهنم کردم ، آن گاه حضرت دست خویش را از داخل پیراهنش درآورد و داخل پیراهن من نمود و با دست راست بر پهلوی چپ و با دست چپ بر پهلوی راست من ، سه مرتبه کشید.

بعد از آن همیشه به طور ساده و راحت بر پهلوی راست می خوابیدم و نمی توانستم بر پهلوی چپ بخوابم (۱۷).

موضوع خبرچین زندان

مرحوم راوندی ، طبرسی و برخی دیگر از بزرگان به نقل از ابوهاشم جعفری حکایت کنند:

در زمان حکومت متوکّل عبّاسی ، توسّط مأمورین حکومتی دست گیر و به همراه عدّه ای دیگر از شیعیان زندانی شدم .

پس از گذشت مدّتی حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری صلوات اللّه و سلامه علیه را نیز به همراه برادرش جعفر، محکوم و در زندان نزد ما آوردند.

چون امام حسن عسکری علیه السلام را وارد زندان کردند، من حضرت را روی پلاس خود نشاندم و جعفر در نزدیکی حضرت ، نیز کناری روی زمین نشست ، پس از گذشت لحظه ای جعفر فریاد کشید: وای از دست شیطان - منظورش یکی از کنیزانش بود -.

امام علیه السلام با تهدید او را ساکت گردانید و همه متوجّه شدند که جعفر مَست کرده و دهانش بوی شراب می دهد.

و در ضمن ، شخصی ناشناس نیز در جمع ما زندانی بود و خود را منسوب به سادات علوی می دانست .

حضرت فرمود: چنانچه بیگانه ای در جمع شما نمی بود، خبر می دادم که هر یک از شما چه زمانی آزاد خواهید شد.

همین که آن شخص ناشناس لحظه ای از جمع ما بیرون رفت ، امام علیه السلام فرمود: این مرد از شماها نیست ، مواظب سخنان و حرکات خود باشید، او در لابلای لباس هایش حرکات و سخنان شما را می نویسد و برای سلطان می فرستد.

پس بعضی از افراد، سریع حرکت کردند و لباس آن شخص را که کناری گذاشته بود، بررسی کردند و دیدند که تمام مسائل و صحبت های آن ها را ثبت کرده و افزوده است : آن ها با حفر و سوراخ کردن دیوار زندان می خواهند فرار کنند.

و صحّت پیش بینی و فرمایشات امام حسن عسکری علیه السلام بر همگان ثابت شد.(۱۸)

امام ، شرابخوار و لوطی را نمی پذیرد

شخصی از اهالی کوفه به نام ابوالفضل محمّد حسینی حکایت کند:

در سال ۲۵۸، نیمه ماه شعبان به قصد زیارت امام حسین علیه السلام عازم کربلا شدم .

و چون ولادت مسعود حضرت مهدی - موعود - علیه السلام در بین شیعیان منتشر شده بود و هرکس به نوعی علاقه مند دیدار آن مولود عزیز بود، مادر من که نیز از علاقمندان اهل بیت علیهم السلام بود گفت : چون به زیارت حضرت اباعبداللّه الحسین علیه السلام رفتی از خداوند طلب کن تا خدمتگذاری امام حسن عسکری علیه السلام را روزیِ تو گرداند، همان طوری که پدرت مدّتی توفیق خدمتگذاری حضرت را داشت .

پس هنگامی که به کربلا رسیدم و برای زیارت امام حسین علیه السلام وارد حرم مطهّر شدم و زیارت آن حضرت را انجام دادم ، او را در پیشگاه خداوند متعال واسطه قرار دادم تا به آرزویم - یعنی ؛ به خدمت گزاری مولایم امام حسن عسکری علیه السلام برسم - و چون نزدیک سحر شد و بسیار خسته بودم در گوشه ای استراحت کردم .

ناگهان متوجّه شدم ، که شخصی بالای سرم ، مرا صدا زد و اظهار داشت : ای ابوالفضل ! مولایت حضرت ابومحمّد، امام حسن علیه السلام می فرماید: دعایت مستجاب شد، حرکت کن و به سوی ما بیا تا به آرزو و خواسته خود برسی .

عرضه داشتم : من الا ن در موقعیّتی نیستم که بتوانم به سامراء بیایم و خدمت مولایم برسم ، باید برگردم کوفه و خودم را جهت خدمت در منزل حضرت ، آماده کنم .

پاسخ داد: من پیام مولایم را رساندم و تو آنچه مایل بودی انجام بده .

بعد از آن به کوفه بازگشتم و مادرم را در جریان قرار دادم ، مادرم با شنیدن این خبر شادمان شد و پس از حمد و ثنای الهی ، گفت : ای پسرم ! دعایت مستجاب شد، دیگر جای ماندن و نشستن نیست ، سریع حرکت کن تا به مقصد برسی .

به همین جهت خود را آماده کردم و به همراه شخصی زرگر معروف به علیّ ذهبی روانه بغداد شدم و چون من جوانی بی تجربه بودم ، مادرم سفارش مرا به آن زرگر کرد.

هنگامی که وارد شهر بغداد شدیم ، من به منزل عمویم که ساکن بغداد بود، رفتم و در آن هنگام مراسم جشن نصاری بود.

عمویم مرا با خود به مجلس جشن نصاری برد، همین که وارد مراسم و جشن آن ها شدیم ، سفره غذا پهن کردند و ما نیز از غذای ایشان خوردیم ، سپس شراب آوردند و بین افراد تقسیم کردند و برای من هم آوردند، لیکن من قبول نکردم .

ولی به زور مرا مجبور کردند تا نوشیدم ، بعد از گذشت لحظاتی تعدادی نوجوان خوش سیما وارد مجلس شدند و مردم با آن ها مشغول عمل زشت لواط گشتند و من هم چون شراب خورده بودم و مست بودم ،

شیطان بر من وسوسه کرد تا آن که من نیز همانند دیگران مرتکب این گناه بزرگ گشتم و بعد از آن چند روزی را در بغداد ماندم .
سپس عازم سامراء شدم و هنگام ورود به شهر سامراء داخل دجله رفتم و بعد از آن که خود را شستشو دادم ، لباس های پاکیزه پوشیدم و روانه منزل امام حسن عسکری علیه السلام شدم .
همین که نزدیک منزل آن حضرت رسیدم ، وارد مسجدی شدم که جلوی منزل حضرت بود و مشغول خواندن نماز گشتم .
پس از مدّتی کوتاه ، همان کسی که در کربلا آمد و پیام حضرت را آورد، دوباره نزد من آمد و من به احترام او ایستادم ، او دست خود را بر سینه من نهاد و مرا به عقب راند و اظهار داشت : بگیر.
و مقداری دینار به سوی من پرتاب نمود و گفت : مولا و سرورم فرمود: تو دیگر حقّ ورود بر آن حضرت را نداری ، چون که مرتکب خوردن شراب و گناهی خطرناک شدی ، از هر کجا آمده ای برگرد.
و من با حالت گریه و اندوه برگشتم و چون به منزل آمدم ، جریان را برای مادرم تعریف کردم و بسیار از کردار زشت خود در بغداد شرمنده شدم ، لباس خشن موئی پوشیدم و پاهای خود را با زنجیر بستم و خود را در گوشه ای انداختم ...(۱۹)
فرق بین شیعه و دوست
در کتاب تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام و نیز در کتاب مرحوم قطب الدّین راوندی - به نقل از دو نفر از راویان حدیث به نام یوسف بن محمّد و علیّ بن سیّار - آمده است :
شبی از شب ها به محضر مبارک حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام وارد شدیم .
همچنین والی شهر که علاقه خاصّی نسبت به حضرت داشت ، به همراه شخصی که دست های او را بسته بودند، وارد منزل امام علیه السلام شد و اظهار داشت : یاابن رسول اللّه ! این شخص را از دکّان صرّاف در حال سرقت و دزدی گرفته ایم .
و چون خواستیم او را همانند دیگر دزدان شکنجه و تأدیب کنیم ، اظهار داشت که از شیعیان حضرت علیّ علیه السلام و نیز از شیعیان شما است و ما از تعذیب او خودداری کردیم و نزد شما آمدیم تا ما را راهنمائی و تکلیف ما را نسبت به این شخص روشن بفرمائی .
حضرت فرمود: به خداوند پناه می برم ، او شیعه علیّ علیه السلام نیست ، او برای نجات خود چنین ادّعائی را کرده است .
سپس والی آن سارق را از آن جا بُرد و به دو نفر از مأمورین خود دستور داد تا آن سارق را تعذیب و تأدیب نمایند، پس او را بر زمین خوابانیدند و شروع کردند بر بدنش شلاّق بزنند؛ ولی هر چه شلاّق می زدند روی زمین می خورد و به آن سارق اصابت نمی کرد.
بعد از آن ، والی مجدّدا او را نزد امام حسن عسکری علیه السلام آورد و گفت : یاابن رسول اللّه ! بسیار جای تعجّب است ، فرمودی که او از شیعیان شما نیست ، اگر از شیعیان شما نباشد پس لابدّ از شیعیان و پیروان شیطان خواهد بود و باید در آتش قهر خدای متعال بسوزد.
و سپس افزود: با این اوصاف ، من از این مرد معجزه و کرامتی را مشاهده کردم که بسیار مهمّ خواهد بود، هر چه ماءمورین بر او تازیانه می زدند بر زمین می خورد و بر بدن او اصابت نمی کرد و تمام افراد از این جریان در تعجّب و حیرت قرار گرفته اند.

در این موقع امام حسن عسکری علیه السلام به والی خطاب نمود و فرمود: ای بنده خدا! او در ادّعای خود دروغ می گوید، او از شیعیان ما نیست ، بلکه از محبّین و دوستان ما می باشد.
والی اظهار داشت : از نظر ما فرقی بین شیعه و دوست نمی باشد، لطفا بفرمائید که فرق بین آن ها چیست ؟

حضرت فرمود: همانا شیعیان ما کسانی هستند که در تمام مسائل زندگی مطیع و فرمان بر دستورات ما باشند و سعی دارند بر این که در هیچ موردی معصیت و مخالفت ما را ننمایند.
و هر که خلاف چنین روشی باشد و اظهار علاقه و محبّت نسبت به ما نماید دوست ما می باشد، نه شیعه ما.
سپس امام علیه السلام به والی فرمود: تو نیز دروغ بزرگی را ادّعا کردی ، چون که گفتی معجزه دیده ام ؛ و چنانچه این گفتار از روی علم و ایمان باشد مستحقّ عذاب جهنّم می باشی .
بعد از آن ، حضرت در توضیح فرمایش خود افزود: معجزه مخصوص انبیاء و ما اهل بیت عصمت و طهارت می باشد، برای شرافت و فضیلتی که ما بر دیگران داریم و نیز برای اثبات واقعیّات و حقایقی که از طرف خداوند متعال به ما رسیده است .
در پایان ، امام عسکری علیه السلام به آن مرد - متّهم به سرقت - خطاب نمود و فرمود: باید شیعه علیّ علیه السلام در تمام امور زندگی ، شیعه و پیرو او - و دیگر اهل بیت رسالت - باشد و ایشان را در هر حال تصدیق نماید؛ و نیز باید سعی نماید که هیچ گونه تخلّفی با ایشان نداشته باشد و خلاصه آن که در همه امور، خود را هماهنگ و مطیع ایشان بداند.(۲۰)
مسافرت به گرگان و حضور در جمع دوستان
همچنین مرحوم راوندی ، ابوحمزه طوسی ، اربلی و برخی دیگر از بزرگان به نقل یکی از اهالی و مؤمنین گرگان به نام جعفر - فرزند شریف گرگانی - حکایت کنند:
در یکی از سال ها به قصد انجام مناسک حجّ عازم مدینه منوّره و مکّه معظّمه شدم .
در بین راه ، جهت زیارت و دیدار حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام به شهر سامراء رفتم و مقداری هدایا نیز برای آن حضرت به همراه داشتم ، چون وارد منزل حضرت شدم ، خواستم سؤال کنم که هدایا را تحویل چه کسی بدهم ؟
لیکن امام علیه السلام پیش از آن که من حرفی بزنم و سؤالی را مطرح کنم ، مرا مخاطب قرار داد و فرمود: ای جعفر! آنچه را که همراه خود آورده ای و مربوط به ما است ، تحویل مبارکِ خادم دهید.
لذا آن هدایا را تحویل خادم دادم و نزد حضرت مراجعت کردم و گفتم : یاابن رسول اللّه ! اهالی گرگان که از دوستان و شیعیان شما هستند، به شما سلام رسانده اند.
امام علیه السلام ضمن جواب سلام ، فرمود: آیا پس از انجام مناسک حجّ به دیار خود بازخواهی گشت ؟
عرضه داشتم : بلی .
فرمود: یکصد و هفتاد روز دیگر با امروز که حساب کنی ، روز جمعه خواهد بود، که تو وارد شهر و دیار خود خواهی شد - که صبح جمعه ، روز سوّم ماه ربیع الثّانی می باشد -.
پس چون به دیار خود بازگشتی سلام مرا به دوستان و آشنایان برسان و بگو که من عصر همان روز جمعه به شهر گرگان خواهم آمد، چنانچه مسائل و مشکلاتی دارند آماده نمایند.

سپس حضرت افزود: حرکت کن و برو، خداوند تو را و آنچه که همراه داری ، در پناه خود سالم نگه دارد و انشاءاللّه با خوبی و خوشحالی نزد خانواده و آشنایانت بازگردی .

ضمناً متوجّه باش که مدّتی دیگر دارای نوزادی خواهی شد که پسر می باشد، نام او را صَلْت بگذارید، چون که او از دوستان و علاقه مندان ما خواهد بود.

جعفر گوید: پس از صحبت های زیادی ، با حضرت خداحافظی کردم و طبق تصمیم خود رهسپار مدینه و مکّه شدم و چون اعمال و مناسک حجّ را انجام دادم ، راهی شهر و دیار خود گشتم .

و همان طوری که امام علیه السلام پیش گوئی کرده بود، صبح روز جمعه ، سوّم ماه ربیع الثّانی وارد گرگان شدم و دوستان و آشنایان برای زیارت قبولی ، به ملاقات و دیدار من آمدند.

من نیز به آن ها خبر دادم که امام حسن عسکری علیه السلام خبر داده است که عصر امروز با دوستان و شیعیان خود در این شهر دیدار خواهد داشت ، پس مسائل و نیازمندی های خود را آماده کنید که هنگام تشریف فرمائی حضرت مسائل و مشکلات خود را مطرح کنید.

نماز ظهر و عصر را خواندیم و پس از گذشت ساعتی از نماز، دوستان در منزل ما حضور یافتند و برای تشریف فرمائی حضرت لحظه شماری می کردند که ناگهان امام عسکری علیه السلام با قدوم مبارک خویش وارد منزل و در جمع دوستان حاضر شد و بر جمعیّت سلام کرد.

افراد جواب سلام حضرت را دادند و با کمال أدب و احترام دست امام علیه السلام را می بوسیدند.

سپس حضرت فرمود: من به جعفر - فرزند شریف - قول داده بودم که امروز در جمع شما دوستان حاضر خواهم شد، لذا نماز ظهر و عصر را در شهر سامراء خواندم و به سوی شما حرکت کردم تا تجدید عهد و دیداری باشد و در این لحظه در جمع شما آمده ام ، اکنون چنانچه مسئله و مشکلی دارید بیان کنید؟

پس هرکس سؤالی و مطلبی را عنوان کرد و جواب خود را به طور کامل از آن حضرت دریافت داشت ، تا آن که یکی از علاقه مندان و دوستان حضرت به نام نضر - فرزند جابر - اظهار داشت :

یاابن رسول اللّه ! فرزندم مدّت ها است که نابینا شده است ، چنانچه ممکن باشد از خداوند متعال بخواهید که به لطف و کَرَمش چشم فرزند مرا سالم نماید تا بینا شود.

امام علیه السلام فرمود: فرزندت کجاست ؟ او را بیاورید، وقتی فرزند نابینا را نزد حضرت آوردند، ایشان با دست مبارک خود بر چشم های او کشید و به برکت حضرت بلافاصله ، چشم های او سالم و بینا گردید.

و پس از آن که مردم سؤال ها و خواسته های خود را در امور مختلف مطرح کردند و حوائج آن ها برآورده شد، امام علیه السلام در پایان مجلس ، در حقّ آن افراد دعای خیر کرد و در همان روز به سمت شهر سامراء مراجعت نمود.(۲۱)

حضور جنّ و إنس بر سفره امام علیه السلام

یکی از اصحاب به نام جعفر بن محمّد حکایت کند:

روزی به همراه علیّ بن عبیداللّه خدمت حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام رسیدیم ، چند نفر دیگر هم در حضور حضرت بودند و در جلوی امام علیه السلام درخت خرمائی بود و با آن که فصل خرما نبود، ولیکن آن درخت ، خرماهای بسیاری داشت .

پس از لحظاتی سفره ای گسترانیدند و حضرت فرمود: دست هایتان را بشوئید و نام خدا را بر زبان جاری کنید و مشغول خوردن طعام شوید.

ولی کسی جلو نیامد و دست به سمت غذاهائی که در سفره چیده بودند، دراز نشد و همه منتظر بودند که میزبان - یعنی ؛ امام حسن عسکری علیه السلام - مشغول شود.
بعد از آن ، حضرت به من خطاب نمود و فرمود: ای ابوجعفر! از طعام مؤمنین میل کن ، همانا که این طعام برای شماها حلال می باشد.
و سپس افزود: علّت آن که من قبل از شما میهمانان ، مشغول خوردن غذا نشدم ، این است که چون تعدادی جنّ از برادران شما در کنار شما حضور دارند و من خواستم شما قبل از دیگران شروع کنید؛ وگرنه من خود شروع می کنم .
و چون امام علیه السلام دست مبارک خود را به سمت غذا دراز نمود، دیگران هم مشغول شدند.
در ضمنِ این که مشغول خوردن غذا و خرما بودیم ، متوجّه شدیم که در کنار ما غذا برداشته می شود و ظرف غذا خالی می گردد، امّا کسی و دستی را نمی دیدیم .
من با خود گفتم : اگر امام علیه السلام بخواهد، می تواند کاری کند که ما جنّیان را ببینیم ، همان طوری که آن ها ما را مشاهده می کنند.
و چون حضرت متوجّه افکار من و دیگران شد، دست مبارک خود را بر صورت ما کشید و سدّی بین ما و جنّیان به وجود آمد، سپس دستی دیگر بر چشم های ما کشید که به راحتی جنّیان را می دیدیم .
در این هنگام ، خواستیم که بلند شویم و با آن ها مصافحه و معانقه کنیم ، امام علیه السلام مانع شد و به تمام افراد اظهار نمود:
احترام سفره و طعام از هر چیزی مهمّتر است ، صبر نمائید تا هنگامی که غذا تمام شد و سفره را جمع کردند، برادران شما حضور دارند و هر چه خواستید انجام دهید.
ولی موقعی که دقیق آن ها را نگاه و بررسی کردیم ، دیدیم که بسیار ضعیف و لاغراندام بودند و اشک از گوشه های چشمشان سرازیر بود و با یکدیگر آهسته زمزمه داشتند.
به خدمت حضرت عرض کردیم : یاابن رسول اللّه ! آیا جنّیان همیشه به این حالت هستند؟
فرمود: خیر، آن ها همانند شما انسان ها همه گونه هستند و حالت های مختلفی دارند، این هائی که در کنار شما نشسته اند، زاهد و قانع می باشند و هیچ غذائی نمی خورند و آبی نمی آشامند، مگر با اذن و اجازه پیغمبر یا امام علیهم السلام ، چون که ایشان در همه امور تابع و مطیع حجّت خدا و امام خود خواهند بود و... .
بعد از صحبت های مُفصّلی ، امام علیه السلام دست خود را بر چشم های ما نهاد و پس از آن دیگر نتوانستیم جنّیان را تماشا کنیم .
سپس بر چنین توفیقی که نصیب ما شد و توفیق یافتیم که در چنین مجلسی و نیز بر سرِ چنین سفره و طعامی در محضر مبارک امام و حجّت خدا شرکت کنیم ، شکر و سپاس خداوند متعال را به جا آوردیم و آن را یکی از معجزه ها و نشانه های امامت دانستیم

دیدار از خانواده ای نصرانی

یکی از راویان حدیث به نام جعفر بن محمّد بصری حکایت کند:
روزی در محضر حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام بودیم ، یکی از ممورین خلیفه وارد شد و گفت : خلیفه پیام داد که چون اءنوش نصرانی یکی از بزرگان نصاری - در شهر سامراء است و دو فرزند پسرش مریض و در حال مرگ هستند، تقاضا کرده اند که برویم و برای سلامتی ایشان دعا کنیم .

اکنون چنانچه مایل باشید، نزد ایشان برویم تا در نتیجه به اسلام و خاندان نبوّت ، خوش بین گردند.
امام علیه السلام اظهار داشت : شکر و سپاس خداوند متعال را که یهود و نصاری نسبت به ما خانواده اهل بیت از دیگر مسلمین عارف تر هستند.
سپس حضرت آماده حرکت شد، لذا شتری را مهیّا کردند و امام علیه السلام سوار شتر شد و رهسپار منزل نوش گردید.
همین که حضرت نزدیک منزل نوش نصرانی رسید، ناگهان متوجّه شدیم نوش سر و پای برهنه به سوی امام علیه السلام می آید و کتاب انجیل را بر سینه چسبانده است ، همچنین دیگر روحانیّون نصاری و راهبان ، اطراف او در حال حرکت هستند.
چون جلوی منزل به یکدیگر رسیدند، نوش گفت : ای سرورم ! تو را به حقّ این کتاب - که تو از ما نسبت به آن آگاه تر هستی و تو از درون ما و آئین ما مطّلع هستی - آنچه را که خلیفه پیشنهاد داده است انجام بده ، همانا که تو در نزد خداوند، همچون حضرت عیسی مسیح علیه السلام هستی .
امام حسن عسکری علیه السلام با شنیدن این سخنان ، حمد و ثنای خداوند را به جای آورد و سپس وارد منزل نصرانی شد و در گوشه ای از اتاق نشست .
و جمعیّت همگی سر پا ایستاده و تماشای جلال و عظمت فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، بعد از لحظاتی حضرت لب به سخن گشود و اشاره به یکی از دو فرزند مریض نمود و اظهار داشت :
این فرزندت باقی می ماند و ترسی بر آن نداشته باش ؛ و امّا آن دیگری تا سه روز دیگر می میرد، و آن فرزندت که زنده می ماند مسلمان خواهد شد و از مؤمنین و دوستداران ما اهل بیت قرار خواهد گرفت .
نوش نصرانی گفت : به خدا سوگند، ای سرورم ! آنچه فرمودی حقّ است و چون خبر دادی که یکی از فرزندانم زنده می ماند، از مرگ دیگری واهمه ای ندارم و خوشحال هستم از این که پسرم اسلام می آورد و از علاقه مندان شما اهل بیت رسالت قرار می گیرد.
یکی از روحانیّون مسیحی ، نوش را مخاطب قرار داد و گفت : ای نوش ! تو چرا مسلمان نمی شوی ؟
پاسخ داد: من اسلام را از قبل پذیرفته ام و نیز مولایم نسبت به من آگاهی کامل دارد.
در این موقع ، حضرت ابومحمّد، امام عسکری علیه السلام اظهار نمود: چنانچه مردم برداشت های سوئی نمی کردند، مطالبی را می گفتم و کاری می کردم که آن فرزندت نیز سالم و زنده بماند.
نوش گفت : ای مولا و سرورم ! آنچه را که شما مایل باشید و صلاح بدانید، من نیز نسبت به آن راضی هستم .
جعفر بصری گوید: یکی از پسران اءنوش نصرانی همین طور که امام علیه السلام اشاره کرده بود، بعد از سه روز از دنیا رفت و آن دیگری پس از بهبودی مسلمان شد و جزء یکی از خادمین حضرت قرار گرفت (۲۳).
شفای مریض با درخواست کتبی
دو نفر از اصحاب به نام های عبدالحمید بن محمّد و محمّد بن یحیی حکایت کرده اند:
روزی بر یکی از دوستانمان به نام ابوالحسن ، علیّ بن بِشر، جهت دیدار و ملاقات وارد شدیم ، او سخت بی حال و در بستر افتاده بود، همین که وارد شدیم ، به ما پناهنده شد و التماس کرد تا برایش دعا کنیم و اظهار داشت : نامه ای با خطّ خودم نوشته ام می خواهم آن را فردی مورد اطمینان نزد مولایم بومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام ببرد.

www.amouzgar.com

از او سؤال کردیم که نامه کجاست ؟
اگر ممکن است ، آن نامه را به ما بده تا خودمان خدمت حضرت ببریم و جواب آن را بگیریم و بیاوریم .
پاسخ داد: نامه در کنارم می باشد، پس دست بردیم و نامه را از زیر سجّاده اش بیرون آوردیم و با اجازه او نامه اش را گشودیم تا ببینیم چه نوشته است ، همین که نامه را باز کردیم ، نگاه ما به اوّل نامه افتاد که مهر و امضاء شده بود و در بالای آن مرقوم بود:
ای علیّ بن بشر! ما نامه تو را خواندیم و خواسته ات را متوجّه شدیم ، از خداوند متعال عافیت و سلامتی تو را درخواست نمودیم ، و نیز خداوند متعال مدّت عمر تو را تا چهل و نه سال دیگر طولانی گردانید.
پس شکر و سپاس خداوند را به جای آور، و به وظائف خود عمل نما، و بدان که خداوند آنچه مصلحت باشد انجام خواهد داد.
و چون نامه را خواندیم ، خطاب به علیّ بن بِشر کردیم و گفتیم : سرور و مولایمان ، بدون آن که نامه را برای امام علیه السلام برده باشیم و بدون آن که آن را دیده باشد خوانده است و پاسخ نامه ات را مرقوم فرموده است .
پس ناگهان در همین اثناء، صحیح و سالم شد و از جای خود برخاست و کنیز خود را خوشحال نمود و آزادش گردانید.
بعد از سه روز از طرف وکیلِ امام علیه السلام ابوعمر عثمان بن سعد العَمری از شهر سامراء محموله ای را برای علیّ بن بِشر آوردند، و چون محاسبه کردیم ارزش اموال ، سه برابر قیمت کنیز بود.(۲۴)
خواندن نامه ای نادیدنی از دور
دو نفر از اصحاب و راویان حدیث به نام های حسن بن ابراهیم و حسن ابن مسعود حکایت کنند:
در سال ۲۵۶ به محضر امام حسن عسکری علیه السلام شرفیاب شدیم و نامه ای را همراه خود از بعضی طوایف آورده بودیم که تقدیم آن حضرت نمائیم .
در آن نامه درخواست کرده بودند که حضرت از خداوند متعال مسئلت نماید تا از شخص ظالمی به نام سَرجی که قصد جان و مال و ناموس آن ها را کرده است ، نجات یابند و در اءمان قرار گیرند.
همین که وارد مجلس امام علیه السلام شدیم ، جمعیّت بسیاری اطراف حضرت حضور داشتند، ما نیز در گوشه ای نشستیم و نامه ، همراه خودمان بود، کسی هم از آن خبری نداشت و با کسی هم در این رابطه هیچ گونه صحبتی کرده بودیم .
ناگهان حضرت ابومحمّد، امام عسکری علیه السلام متوجّه ما شد و فرمود: نامه ای را که دوستان شما برای من فرستاده اند، خواندم و از آنچه درخواست کرده بودند، آگاه شدم و آن ها به آرزو و خواسته خودشان دست می یابند.
با شنیدن این سخن ، شکر و سپاس خداوند متعال را به جا آوردیم و ضمن تشکّر، از آن حضرت خداحافظی کرده و از مجلس بیرون آمدیم .
و سپس راهی منزل شدیم ، چون به منزل رسیدیم نامه را درآوردیم و آن را گشودیم ، در پائین نامه به خطّ مبارک حضرت نوشته شده بود:
این خواسته ما از درگاه خداوند متعال بوده و هست که شماها را از شرّ آن ظالم نجات بخشد، سه روز قبل از رسیدن نامه به دست صاحبانش ، آن ظالم به مرض طاعون مبتلا می شود و به هلاکت خواهد رسید.
و پائین نامه با مهر مبارک حضرت ، ممهور گردیده بود.(۲۵)

اهدائی طلا به ابوهاشم و دینار به اسماعیل

یکی از اصحاب و دوستان امام حسن عسکری علیه السلام به نام ابوهاشم جعفری حکایت کند:

روزی امام علیه السلام سوار مَرکب سواری خود شد و به سمت صحرا و بیابان حرکت کرد و من نیز همراه حضرت سوار شدم و به راه افتادم .

و حضرت جلوی من حرکت می کرد، چون مقداری راه رفتیم ناگهان به فکرم رسید که بدهی سنگینی دارم و بدون آن که سخنی بگویم ، در ذهن و فکر خود مشغول چاره اندیشی بودم .

در همین بین ، امام علیه السلام متوجّه من شد و فرمود: ناراحت نباش ، خداوند متعال آن را اداء خواهد کرد و سپس خم شد و با عصائی که در دست داشت ، روی زمین خطّی کشید و فرمود: ای ابوهاشم ! پیاده شو و آن را بردار و ضمنا مواظب باش که این جریان را برای کسی بازگو نکنی .

وقتی پیاده شدم ، دیدم قطعه ای طلا داخل خاک ها افتاده است ، آن را برداشتم و در خورجین نهادم و سوار شدم و به همراه امام علیه السلام به راه خود ادامه دادم .

باز مقدار مختصری که رفتیم ، با خود گفتم : اگر این قطعه طلا به اندازه بدهی من باشد که خوب است ؛ ولی من تهی دست هستم و توان تمین مخارج زندگی خود و خانواده ام را ندارم ، مخصوصاً که فصل زمستان است و اهل منزل آذوقه و لباس مناسب ندارند.

در همین لحظه بدون آن که حرفی زده باشم ، امام علیه السلام مجدّداً نگاهی به من کرد و خم شد و با عصای خود روی زمین خطّی کشید و فرمود: ای ابوهاشم ! آن را بردار و این اسرار را به کسی نگو.

پس چون پیاده شدم ، دیدم قطعه ای نقره روی زمین افتاده است ، آن را برداشتم و در خورجین کنار آن قطعه طلا گذاشتم و سپس سوار شدم و به راه خود ادامه دادیم .

پس از این که مقداری دیگر راه رفتیم ، به سوی منزل بازگشتیم .

و امام عسکری علیه السلام به منزل خود تشریف برد و من نیز رهسپار منزل خویش شدم .

بعد از چند روزی ، طلا را به بازار برده و قیمت کردم ، به مقدار بدهی هایم بود - نه کم و نه زیاد - و آن قطعه نقره را نیز فروختم و نیازمندی های منزل و خانواده ام را تهیّه و تمین نمودم .(۲۶)

همچنین آورده اند:

اسماعیل بن محمّد - که یکی از نوه های عبّاس بن عبدالمطّلب می باشد - تعریف کرد:

روزی بر سر راه امام حسن عسکری علیه السلام نشستم و هنگام عبور آن حضرت ، تقاضای کمک کردم و قسم خوردم که هیچ پولی ندارم و حتّی خرجی برای تهیّه آذوقه عائله ام ندارم .

حضرت جلو آمد و فرمود: قسم دروغ می خوری ، با این که دویست دینار در وسط حیات منزل خود پنهان کرده ای ، و این برخورد من به آن معنا نیست که به تو کمک نمی کنم ، پس از آن ، حضرت به غلام خود که همراهش بود فرمود: چه مقدار پول همراه داری ؟

پاسخ داد: صد دینار، حضرت دستور داد تا آن مبلغ را تحویل من دهد.

وقتی دینارها را گرفتم فرمود: ای اسماعیل ! بیش از آنچه پنهان کرده ای نیازمند خواهی شد و نسبت به آن ناکام خواهی گشت .

اسماعیل گوید: پس از گذشت مدّتی ، سخت در مضیقه قرار گرفتم و به سراغ آن دویست دیناری رفتم که پنهان کرده بودم ، ولی آنچه تفحّص و بررسی کردم آن ها را نیافتم .

بعداً متوجّه گشتم که یکی از پسرانم از آن محلّ، اطّلاع یافته و پول ها را برداشته است و من ناکام و محروم گشتم .(۲۷)

محاسبه در تشخیص ماه رمضان

مرحوم سیّد بن طاووس رضوان اللّه تعالی علیه ، به نقل یکی از اصحاب به نام ابوالهیثم ، محمّد بن ابراهیم حکایت کند:

روز اوّل ماه رمضان ، پدرم خدمت امام حسن عسکری علیه السلام شرفیاب شد و مردم در آن روز اختلاف داشتند که آیا آخر ماه شعبان است یا آن که اوّل ماه رمضان می باشد؟!

موقعی که پدرم بر آن حضرت وارد شد، فرمود: جزء کدام گروه هستی و در چه حالی می باشی ؟

پدرم عرضه داشت : ای سرورم ! یاابن رسول اللّه ! من فدای شما گردم ، امروز را قصد روزه کرده ام .

امام علیه السلام فرمود: آیا مایل هستی که یک قانون کلّی را برایت بگویم تا برای همیشه مفید باشد و نیز دیگر بعد از این ، نسبت به روزهای اوّل ماه رمضان شکّ نکنی ؟

پدرم اظهار داشت : بلی ، بر من منّت گذار و مرا راهنمائی فرما.

حضرت فرمود: دقّت کن که اوّل ماه محرّم چه روزی خواهد بود که اگر آن را شناختی برای همیشه سودمند است و دیگر برای ماه رمضان مشکلی نخواهی داشت .

پدرم گفت : چگونه با شناختن اوّل محرّم ، دیگر مشکلی برای ماه رمضان نخواهد بود؟!

و سپس افزود: خواهشمندم چنانچه ممکن باشد، برایم توضیح بفرما، تا نسبت به آن آشنا بشوم ؟

امام علیه السلام فرمود: خوب دقّت کن ، هنگامی که روز اوّل ماه محرّم فرا می رسد - که با تشخیص صحیح آن را که به دست آورده باشی -.

پس اگر اوّل محرّم ، روز یک شنبه باشد، عدد یک را نگه بدار.

و اگر دوشنبه باشد، عدد دو، نیز اگر سه شنبه بود عدد سه و برای چهارشنبه عدد چهار و برای پنج شنبه عدد پنج ، همچنین برای جمعه عدد شش و برای شنبه ، عدد هفت را در نظر بگیر.

بعد از آن ، حضرت افزود: سپس همان عدد مورد نظر را - که مصادف با اوّلین روز محرّم شده است - با عدد ائمّه اطهار علیهم السلام - که عدد دوازده می باشد - جمع کن .

سپس از مجموع اعداد، هفت تا هفت تا، کم بکن و در نهایت ، دقّت داشته باش که عدد باقیمانده چیست ؟

اگر عدد باقیمانده هفت باشد پس اول ماه رمضان شنبه خواهد بود و اگر شش باشد ماه رمضان جمعه است و اگر پنح باشد ماه رمضان پنج شنبه است و اگر چهار باشد ماه رمضان چهارشنبه خواهد بود؛ و به همین منوال تا آخر محاسبه را انجام بده ، که انشاءاللّه موافق با واقع در خواهد آمد.(۲۸)

برای هدایت خراسانی ، چند مرتبه عمامه برگرفت

مرحوم سیّد مرتضی و حضینی رضوان اللّه علیهما، به نقل از شخصی که اهالی خراسان و به نام احمد بن میمون می باشد حکایت کنند:

شنیده بودم بر این که امام و حجّت خداوند بر بندگان ، بعد از امام علیّ هادی صلوات اللّه علیه ، فرزندش حضرت ابومحمّد، حسن عسکری علیه السلام می باشد.

www.amouzgar.com

برای تحقیق پیرامون این موضوع به شهر سامراء رفتم و نزد دوستانم که ساکن سامراء بودند وارد شدم و پس از صحبت هائی ، اظهار داشتم : آمده ام تا مولایم ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام را ملاقات نمایم .

گفتند: بنا بوده که امروز، حضرت به دربار خلیفه معتّز وارد شود.

با شنیدن این خبر، با خود گفتم : می روم و سر راه حضرت می ایستم و به خواست خداوند به آرزویم می رسم .

به همین جهت حرکت نمودم و آمدم در همان مسیری که بنا بود حضرت از آن جا عبور نماید، گوشه ای ایستادم .

هوا بسیار گرم بود، همین که امام علیه السلام نزدیک من رسید، با گوشه چشم نگاهی بر من انداخت ، پس مقداری عقب رفتم و پشت سر حضرت قرار گرفتم .

در همین لحظه با خود گفتم : خدایا! تو می دانی که من به تمام ائمّه اطهار علیهم السلام و همچنین دوازدهمین ایشان حضرت مهدی موعود صلوات اللّه علیه معتقد و مؤمن هستم .

پس ای خداوندا! اکنون می خواهم تا کرامت و معجزه ای از ولیّ و حجّت تو مشاهده کنم ، تا هدایتی کامل یابم .

در همین بین ، حضرت اشاره ای به من نمود و فرمود: ای محمّد بن میمون ! دعایت مستجاب شد.

با خود گفتم : مولایم از فکر و درون من آگاه شد و بدون آن که چیزی بگویم ، دانست چه فکری در ذهن دارم ، اگر واقعاً او از درون من آگاهی دارد، ای کاش عمامه اش را از سر خود بَردارد.

پس ناگهان دست برد و عمامه خود را از روی سر مبارک خود برداشت و دو مرتبه آن را بر سر نهاد.

با خود اندیشیدم : شاید به جهت گرمی هوا، حضرت عمامه خود را از سر برداشت ، نه به جهت فکر و نیّت من ؛ و ای کاش یک بار دیگر نیز عمامه اش را بردارد و بر زین قاطر بگذارد.

در همین لحظه ، حضرت دست برد و عمامه خویش را از سر خود برداشت و روی زین قرار داد.

گفتم : بهتر است که حضرت عمامه اش را بر سر بگذارد، پس آن را برداشت و بر سر خود نهاد.

باز هم اکتفاء به همین مقدار نکرده و با خود گفتم : ای کاش یک بار دیگر هم ، حضرت عمامه اش را از سر بر می داشت و بر زین می نهاد و سریع روی سر خود قرار می داد.

این بار نیز حضرت سلام اللّه علیه ، عمامه خود را از سر برداشت و روی زین قاطر نهاد و بدون فاصله ، سریع آن را برداشت و روی سر خود گذارد.

سپس با صدای بلند فرمود: ای احمد! تا چه مقدار و تا چه زمانی می خواهی چنین کنی ؟!

آیا به نتیجه و آرزوی خود نرسیدی ؟

عرضه داشتم : ای مولا و سرورم ! همین مقدار مرا کافی است ؛ و حقیقت را درک کردم .(۲۹)

برنامه امام علیه السّلام در زندان

مرحوم قطب الدّین راوندی ، طبری و برخی دیگر از بزرگان به نقل از ابوهاشم جعفری حکایت کند:

در آن دورانی که من با عدّه ای دیگر از سادات در زندان معتصم عبّاسی به سر می بردم ، حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام نیز با ما زندانی بود.

حضرت به طور دائم روزه داشت و یکی از غلامانش هنگام افطار مقداری غذا برای آن حضرت می آورد، همین که موقع افطار می رسید و می خواست غذا میل نماید، ما را در کنار خود دعوت می نمود و همگی با آن حضرت افطار می کردیم .

روزی از روزها من روزه بودم و ضعف شدیدی مرا فرا گرفته بود، آن روز را من به تنهائی با مقداری کَعک افطار کردم ؛ و قسم به خداوند سبحان ! که کسی از این جریان من اطّلاعی نداشت ، سپس آمدم و در جمع افراد، کنار حضرت نشستم .

امام علیه السلام به یکی از افراد دستور داد: مقداری غذا برای ابوهاشم بیاور تا میل کند، گر چه افطار کرده است .

پس من خنده ام گرفت ، فرمود: ای ابوهاشم ! چرا خنده می کنی ؟

و سپس افزود: هر موقع در خود احساس ضعف کردی ، مقداری گوشت تناول کن تا نیرو یابی و تقویت بشوی ، ضمناً توجّه داشته باش که در کَعک هیچ قوّتی نیست .

بعد از آن به حضرت عرضه داشتم : همانا خدا و پیامبر و شما اهل بیت رسالت ، صادق و با حقیقت هستید.

ابوهاشم جعفری در ادامه حکایت افزود: در آن روزی که خداوند متعال مقدّر کرده بود که امام عسکری علیه السلام از زندان آزاد شود، مموری آمد و به حضرت اظهار داشت : آیا میل داری که امروز نیز برای شما - همانند روزهای قبل - افطاری بیاورم ؟

امام علیه السلام فرمود: مانعی نیست ، آن را بیاور، ولی فکر نمی کنم که فرصت باشد، از آن بخورم .

پس ماءمور، مقدار غذائی را همانند قبل برای حضرت آورد؛ ولی نزدیک غروب در حالی که حضرت روزه بود، آزاد شد و به ما فرمود: افطار مرا میل کنید، گوارایتان باد.(۳۰)

تثیر معنویت ، پیش بینی آزادی

در آن زمانی که امام حسن عسکری صلوات اللّه علیه در زندان معتصم عبّاسی قرار داشت ، ماءمورین زندان ، انواع و اقسام شکنجه های جسمی و روحی را برای حضرت اجرا می کردند.

روزی عدّه ای از جاسوس ها و ماءمورین حکومتی ، وارد بر زندانبانِ امام حسن عسکری علیه السلام شدند و گفتند: تا می توانی بر او سخت گیری کن و او را تحت فشارهای گوناگون قرار بده .

زندانبان - که شخصی به نام صالح بن وصیف بود - گفت : نمی دانم چگونه و با چه وسیله ای او را تحت شکنجه و فشار قرار بدهم !

همین دو سه روز قبل ، دو نفر از افراد فاسد و شرور را - جهت شکنجه و آزار او - به زندان فرستادم .

ولیکن هر دو نفرشان دگرگون شدند و اهل نماز و روزه و عبادت قرار گرفتند، آن هم با حالتی عجیب و حیرت انگیز، وقتی آن دو نفر را احضار کردم و به آن ها گفتم : شما دو نفر نتوانستید آن مرد را تحت فشار قرار دهید و او را منحرف کنید؟

گفتند: تو فکر می کنی که او یک مرد عادی است ؟

او به طور دائم روزه می گیرد و نماز به جا می آورد و تمام شب مشغول عبادت و مناجات می باشد و حاضر نیست ، سخنی به جز ذکر خدا بگوید، هنگامی که نزد او می رفتیم تمام بدن ما به لرزه می افتاد و حالات او، ما را نیز دگرگون کرد.

وقتی ممورین حکومت ، این مطالب را از زندانبانِ امام حسسن عسکری علیه السلام شنیدند با سرافکندگی خاموش شدند و برگشتند.(۳۱)

همچنین مرحوم کلینی ، طبرسی ، ابن حمزه طوسی و... به نقل از ابوهاشم جعفری حکایت کند:

در آن زمانی که در زندان بودم ، چون مرا با زنجیر بسته بودند، بی طاقت شدم و ناراحتی خود را در ضمن نامه ای به امام حسن عسکری علیه السلام نوشته و برایش ارسال نمودم .

امام علیه السلام در جواب فرمود: همین امروز آزاد خواهی شد و نماز ظهر را در منزل خود به جا می آوری ، لحظاتی بعد از آن مموری آمد و مرا آزاد کرد.

و چون در فشار زندگی قرار داشتم خواستم قبل از آزادی خود، نامه ای دیگر برای حضرت بفرستم و تقاضای مقداری پول کنم ، ولیکن شرم و حیا مانع شد و تقاضای خود را ننوشتم .

همین که به منزل رسیدم و طبق پیش بینی حضرت ، نماز ظهر را در منزل خواندم ، شخصی مقدار صد دینار آورد و اظهار داشت : این مقدار را حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام به همراه نامه ای فرستاده است .

نامه را گرفتم و گشودم ، در آن مرقوم فرموده بود: شرم و حیا را کنار بگذار و هر موقع نیاز پیدا کردی ، درخواست کن که آنچه دوست داشته باشی به آن خواهی رسید.

و مرحوم طبرسی افزوده است که در سال ۲۵۸ به همراه عدّه ای از سادات و نیز امام حسن عسکری صلوات اللّه علیه در زندان معتزّ - خلیفه عبّاسی - بوده اند.(۳۲)

مرگ چهار دختر با یک کیسه پول

یکی از اهالی کوفه که معروف به احمد بن صالح بود حکایت کند:

من دارای چهار دختر بودم و نسبت به مخارج و هزینه زندگی آن ها سخت در مضیقه بودم و توان تمین مایحتاج آن ها را نیز نداشتم .

در سال ۲۵۹ عازم شهر سامراء گشتم و چون به سامراء رسیدم ، به منزل حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام وارد شدم تا شاید توسّط آن حضرت ، کمکی بشوم و بتوانم با کمک حضرت لباس و آذوقه ای برای آن ها تهیّه کنم .

همین که وارد منزل حضرت شدم ، بدون آن که سخنی بگویم ، به من خطاب نمود و فرمود: ای اءحمد! دخترانت در چه وضعیّتی هستند؟

عرض کردم : در خیر و خوبی و سلامتی .

امام علیه السلام فرمود: یکی از آن ها که آمنه نام دارد، همین امروز از دار دنیا رفت ، و آن دیگری که به نام سکینه است فردا می میرد، و دوتای دیگر آن ها - یعنی ؛ خدیجه و فاطمه - در اوّلین روز همین ماهی که در پیش است از دنیا می روند.

و چون با شنیدن این خبر گریان شدم ، امام علیه السلام اظهار داشت : برای چه گریه می کنی ؟

آیا برای دلسوزی و غم مرگ آن ها گریان شدی ؟

و یا برای آن که در کنار آن ها نیستی و نمی توانی آن ها را کفن و دفن نمائی ، این چنین گریه می کنی ؟

عرض کردم : هنگامی که از نزد آن ها آمدم هیچ گونه خرجی و لباس و خوراک نداشتند.

حضرت فرمود: بلند شو، ناراحت نباش ، من به وکیل خود - عثمان بن سعید - گفته ام : مقداری پول برای تجهیز کفن و دفن آن ها بفرستد و چون هزینه خاک سپاری آن ها انجام گردید، هنوز ته کیسه ، مبلغ سه هزار درهم باقی می ماند و این همان مقداری است که تو برای درخواست آن آمده ای .
گفتم : ای سرورم ! قصد داشتم مبلغ سه هزار درهم از شما تقاضا کنم برای جهیزیّه و ازدواج آن ها؛ ولیکن شما آن را هزینه رفتن به خانه آخرتشان قرار دادی .
به هر حال مدّتی در سامراء ماندم تا اوّلین روز ماه فرا رسید و دو مرتبه خدمت حضرت رسیدم ، همین که در محضر ایشان نشستم ، فرمود: ای احمد بن صالح ، خداوند تو را در مرگ چهار دخترت صبر و سلامتی دهد، دیگر صلاح نیست اینجا بمانی ، حرکت کن و به سمت کوفه روانه شو.
پس حرکت کردم و چون به کوفه رسیدم ، دریافتم که تمام غیب گوئی های حضرت ، صحّت داشت و مقدار سه هزار درهم در کیسه ، برای من باقی مانده بود که آن ها را بین فقراء و مستمندان تقسیم کردم (۳۳).
به جای اسب ، یک قاطر تندرو
همچنین مرحوم قطب الدّین راوندی ، طبرسی و بعضی دیگر از بزرگان به گفته یکی از نوادگان امام سجّاد علیه السلام - به نام علیّ بن زید - حکایت کنند:
مرا اسبی چابک و زیبااندام بود، که بسیار آن را دوست می داشتم و افراد در مجالس و مجامع ، آن را زبان زد خود قرار می دادند.
روزی به محضر مبارک امام حسن عسکری علیه السلام وارد شدم ، حضرت ضمن فرمایشاتی اظهار نمود: اسبی که داری در چه حالی است ؟
عرضه داشتم : اسب را دارم و هم اکنون سوار آن شدم و تا منزل شما آمده ام و آن را جلوی منزل شما بسته ام .
بعد از آن فرمود: همین امروز قبل از آن که خورشید غروب کند، اگر توانستی اسب خود را بفروش و یا با دیگری تبدیل کن و سعی نما که در این امر تخیر نیندازی .
در همین بین ، یک نفر وارد مجلس شد و حضرت کلام خود را قطع نمود و دیگر مطلبی بیان نکرد و من از جای خود بلند شدم و در حالی که در فکر فرو رفته بودم ، از منزل حضرت خارج و روانه منزل خود شدم و جریان فرمایش امام علیه السلام را برای برادرم بازگو کردم .
برادرم گفت : من درباره پیش بینی امام حسن عسکری علیه السلام چیزی نمی دانم .
با این حال ، تصمیم گرفتم که اسب را بفروشم و در بین افراد اعلان کردم اسب من در معرض فروش است ، ولی چون غروب آفتاب فرا رسید و نماز مغرب را به جا آوردم ، پیش خدمتم آمد و گفت : ای سرورم ! همین الا ن اسب ، صدای عجیبی کرد و افتاد و مُرد.
بسیار ناراحت و غمگین شدم و فهمیدم که حضرت در فرمایش خود چنین موضوعی را پیش بینی نموده بود تا ضرری بر من وارد نشود.
پس از گذشت چند روزی خواستم که به محضر مبارک امام علیه السلام شرفیاب شوم ، با خود گفتم : ای کاش یک حیوانی مَرکب سواری داشتم تا سوار آن می شدم .

وقتی وارد مجلس حضرت شدم و نشستم پیش از آن که سخنی بگویم ، فرمود: بلی ، ما به جای آن اسب ، حیوانی به تو خواهیم داد؛ و سپس به غلام خود - که کُمیت نام داشت - دستور داد و فرمود: قاطر مرا تحویل علیّ بن زید بده .

و سپس به من خطاب کرد و فرمود: این قاطر، از اسب تو عمرش بیشتر و تندروتر خواهد بود.(۳۴)

چه قسمتی از گوسفند لذیذتر است

در زمان امام حسن عسکری صلوات اللّه علیه دو نفر به نام های احمد و عبّاس با یکدیگر درباره استقرار اعضاء بدن روی زمین در حال سجده و چگونگی آن در حال نماز اختلاف پیدا کردند.

احمد گوید: چون در این مشاجره به نتیجه ای نرسیدیم که آیا بینی هم هنگام سجده باید روی زمین قرار گیرد، یا خیر؟

عازم منزل امام عسکری علیه السلام شدیم .

در بین راه در حالی که حضرت سوار مرکب خود بود، برخورد کردیم ، همین که حضرت متوجّه ما شد، ایستاد و روی خود را به طرف ما نمود و سپس انگشت سبّابه خود را بر پیشانی نهاد و اشاره نمود که سجده فقط به وسیله پیشانی تحقّق می یابد، نه به وسیله بینی ؛ و بعد از آن به راه خود ادامه داد و رفت .

پس از مدّتی که از این جریان گذشت ، نیز بر سر گوشت مشاجره شد که کدام قسمت گوشت گوسفند لذیذتر و سالمتر است ، که همچنین به نتیجه نرسیدیم .

ناگهان خادم حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام بر ما وارد شد و بدون آن که ما سخنی بگوئیم و یا سؤالی کرده باشیم ، خادم حضرت قطعه گوشت گوسفندی که کِتف و دست حیوان بود از جلوی ما برداشت و گفت :

مولایم فرمود: آن قسمتی که نزدیک به سر و گردن باشد، سالمتر و لذیذتر است و آغشته به مراض نمی باشد، و امّا ران را نصیحت نمود که حتی الا مکان استفاده نشود.(۳۵)

احمد گوید: امام علیه السلام بدون آن که ما سؤالی کرده باشیم و یا پیامی داده باشیم ، در جریان امور قرار داشت و برای تقویت قلوب و از بین بردن هر گونه شکّی پاسخ ما را مطرح فرمود و رفع مشاجره گردید.(۳۶)

آشنائی به تمام لغات و زبان ها و دیگر علوم

مرحوم شیخ مفید، کلینی ، راوندی و یعضی دیگر از بزرگان در کتاب های خود آورده اند:

یکی از خادمان حضرت ابوالحسن ، امام علیّ هادی علیه السلام - به نام نصیر خادم - حکایت کند:

بارها به طور مکرّر می دیدم و می شنیدم که حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام در حیات پدر بزرگوارش با افراد مختلف ، به لُغت و لهجه ترکی ، رومی ، خزری و... سخن می گوید.

مشاهده این حالات ، برای من بسیار تعجّب آور و حیرت انگیز بود و با خود می گفتم : این شخص - یعنی ؛ امام عسکری علیه السلام - در شهر مدینه به دنیا آمده و نیز خانواده و آشنایان او عرب بوده و هستند، جائی هم که نرفته است ، پس چگونه به تمام لغت ها و زبان ها آشنا است و بر همه آن ها تسلّط کامل دارد؟!

تا آن که پدرش امام هادی علیه السلام به شهادت رسید؛ و باز هم می دیدم که فرزندش ، حضرت ابومحمّد عسکری علیه السلام با طبقات مختلف و زبان ها و لهجه های گوناگون سخن می گوید، روز به

روز بر تعجّب من افزوده می گشت که از چه طریقی و به چه وسیله ای حضرت به همه زبان ها آشنا شده است ؟!

تا آن که روزی در محضر مبارک آن حضرت نشسته بودم و بدون آن که حرفی بزنم ، فقط در درون خود، این فکر را گذراندم که حضرت چگونه به همه لغت ها و زبان ها آگاه و آشنا شده است ؟!

که ناگهان امام حسن عسکری علیه السلام به من روی کرده و مرا مورد خطاب قرار داد و فرمود: خداوند تبارک و تعالی حجّت و خلیفه خود را که برای هدایت و سعادت بندگانش تعیین نموده است دارای خصوصیّات و امتیازهای ویژه ای می باشند، همچنین علم و آشنائی به تمام لهجه ها و لغت ها حتّی به زبان حیوانات را دارند.

و نیز معرفت به نَسَب شناسی و آشنائی به تمام حوادث و جریانات گذشته و آینده را که خداوند متعال از باب لطف به حجّت و خلیفه خود عطا کرده است ، دارند به طوری که هر لحظه اراده کنند، همه چیز و تمام جریانات را می داند .

سپس امام حسن عسکری علیه السلام در ادامه فرمایشاتش افزود: چنانچه این امتیازها و ویژگی ها نبود، آن وقت فرقی بین آن ها و دیگر مخلوق وجود نداشت ؛ و حال آن که امام و حجّت خداوند باید در تمام جهات از دیگران برتر و والاتر باشد.(۳۷)

بقاء آثار حرکات بر اشیاء

یکی از راویان حدیث به نام ابوالحسن ، علیّ بن عاصم کوفی - که نابینا بوده است - حکایت نماید:

روزی در شهر سامراء خدمت حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام شرفیاب شدم و روی زیراندازی نشستم که بسیار نرم و لطیف بود، به حضرت عرض کردم : این چیست و از کجا آورده اید؟

امام علیه السلام فرمود: ای عاصم ! روی چیزی قدم نهاده ای و نشسته ای که بسیاری از پیامبران الهی و اوصیاء و امامان : بر آن قدم نهاده و روی آن نشسته اند.

عرضه داشتم : ای مولا و سرورم ! به احترام این پوستی که روی آن قدم نهادم ، بعد از این لحظه با خود تعهّد می نمایم تا زمانی که زنده باشم ، دیگر کفشی را نپوشم .

عاصم کوفی افزود: بعد از آن که امام حسن عسکری علیه السلام مطالب مهمّی را پیرامون آن پوست حیوانی - که به عنوان فرش از آن استفاده می شد - مطرح فرمود.

من بدون آن که چیزی را بر زبان خود جاری کنم ، بلکه فقطّ در فکر و ذهن خود گذراندم و گفتم که : ای کاش امکان داشت من آثار نبیاء و وصیاء علیهم السلام را می دیدم .

در این افکار بودم ، که ناگهان متوجّه گشتم منزل حضرت ، غرق در انواع نورهای رنگارنگ شده و نظر مرا به خود جلب کردند.

سپس امام علیه السلام به من فرمود: ای عاصم ! آیا مایل هستی که آثار قدم های پیامبران الهی و امامان علیهم السلام را - که بر این فرش قدم نهاده اند - مشاهده کنی ؟

عرضه داشتم : بلی ، یاابن رسول اللّه ! ای مولا و سرورم ! بسیار علاقه دارم که آن ها را مشاهده نمایم .

پس از آن ، حضرت با دست مبارک خویش بر صورت و چشم هایم کشید و بینائی چشم هایم را باز یافتم .

ناگهان قدم های بسیاری را روی آن فرش دیدم و امام عسکری علیه السلام جای پای هر یک از پیامبران و امامان را از حضرت آدم تا آخرین پیامبر حضرت محمّد صلوات اللّه علیهم اجمعین ؛ و همچنین اثر جای

پای امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام را تا آخرین معصوم - یعنی ؛ حضرت مهدی موعود علیه السلام - معرّفی و به من ارائه نمود.(۳۸)
عاصم کوفی افزود: بعد از مشاهده آن آثار، بدون آن که امام عسکری علیه السلام متوجّه شود، با خود گفتم : این ها خیالات و توهّمات است که من احساس می کنم ، ناگهان حضرت به من خطاب نمود: ای اصم ! نَه ، این ها خیالات و توهّمات نیست ، بلکه عین حقیقت می باشد.
و سپس امام عسکری علیه السلام در ادامه فرمایشات خود فرمود: تمامی پیامبران الهی علیهم السلام یکصد و بیست و چهار هزار نفر بوده اند، که هر کدام ایشان دارای وصیّ و خلیفه هستند؛ و اوصیاء پیامبر خاتم صلوات اللّه علیهم ، نیز دوازده نفر می باشند.
پس هرکس به آن ها بیفزاید یا از آن ها کسر نماید و یا حتّی ، چنانچه درباره یکی از آن ها شکّ داشته باشد، همانند شکّ درباره خداوند متعال و إنکار او می باشد.
در پایان ، امام عسکری علیه السلام به من فرمود: ای عاصم ! چشم های خود بر هم بگذار؛ و من نیز طبق دستور حضرت چشم هایم را بستم و همانند قبل نابینا گشتم و دیگر جائی را نمی دیدم ؛ و در نهایت از آن حضرت تشکّر کردم و سپاس به جای آوردم که مرا هدایت و راهنمائی فرمود.(۳۹)
آگاهی از تصمیم و کمک قابل توجّه
همچنین مرحوم شیخ مفید، کلینی و بعضی دیگر از بزرگان رضوان اللّه تعالی علیهم آورده اند:
یکی از نوه های امام موسی کاظم علیه السلام به نام محمّد حکایت کند:
در روزگاری ، زندگی بر ما سخت شد و به جهت تنگ دستی دیگر توان تمین هزینه های لازم زندگی را نداشتم .
در یکی از روزها پدرم علیّ بن ابراهیم - که فرزند موسی بن جعفر علیه السلام است - اظهار داشت : به شهر سامراء برویم ، نزد حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام تا شاید به ما کمکی نماید؛ و در نتیجه بتوانیم زندگی عادی خود را سپری نمائیم .
گفتم : آیا آن حضرت را می شناسی ؟
پدرم در جواب گفت : خیر، او را ندیده ام و نمی شناسم ؛ بلکه فقط اوصاف او را شنیده ام .
در هر صورت با توکّل به خداوند متعال حرکت کردیم ؛ در مسیر راه ، پدرم گفت : چقدر خوب است که حضرت مقدار پانصد درهم به ما عطا نماید تا دویست درهم آن را لباس و پوشاک خریداری کنیم و دویست درهم برای آرد و آذوقه و یکصد دینار بقیّه اش را جهت دیگر هزینه های زندگی خود و خانواده مان باشد.
پس از صحبت پدرم ، من نیز در فکر و ذهن خویش گذراندم که ای کاش سیصد دینار هم به من عطا نماید تا الاغی را برای سواری ، خریداری نموده و نیز مقداری لباس تهیّه کنم و مقداری هم برای دیگر مخارج و مایحتاج زندگی باشد.
وقتی وارد شهر سامراء شدیم ، به سمت منزل امام حسن عسکری علیه السلام رفتیم ؛ و چون جلوی منزل حضرت رسیدیم ، جمعیّت انبوهی جهت ملاقات و دیدار آن حضرت اجتماع کرده بودند.
متحیّر بودیم که با آن جمعیّت چگونه می توان با امام علیه السلام ملاقات کرد، در این افکار بودیم که ناگهان درب منزل حضرت باز شد و شخصی بیرون آمد و اظهار داشت : علیّ بن ابراهیم و فرزندش محمّد وارد منزل حضرت شوند.

همین که داخل منزل رفتیم ، امام علیه السلام را دیدیم که در گوشه ای نشسته است ، پس سلام کردیم و در روبروی حضرت نشستیم .
پس از آن که حضرت جواب سلام داد، به پدرم ، فرمود: ای علیّ بن ابراهیم ! چرا تاکنون نزد ما نیامده ای ؟
پدرم عرضه داشت : دوست نداشتیم مزاحم شما بشویم ، مخصوصاً در این موقعیّت حسّاسی که به سر می برید.
و چون مقداری در خدمت امام علیه السلام نشستیم ، پس از صحبت هائی که انجام گرفت ، بلند شدیم و خداحافظی کردیم و از محضر مبارک حضرت بیرون رفتیم .
بعد از آن که از مجلس خارج شدیم ، بلافاصله غلام حضرت ما را صدا کرد و یک کیسه تحویل پدرم داد و گفت : این پانصد درهم که برای لباس و آرد و آذوقه و دیگر هزینه های زندگی خود و خانواده ات ، که می خواستی و آرزو کرده بودی .
و سپس یک کیسه کوچک تر هم به من داد و گفت : این سیصد درهم نیز برای خرید الاغ و لباس و مخارج منزل تو است .
و بعد از آن افزود: به همین زودی خیراتی به تو می رسد.
پس از گذشت مدّتی کوتاه ، به برکت امام علیه السلام ، همسر خوبی گرفتم و در یک معامله نیز هزار دینار سود بردم .(۴۰)
بهترین تثیر حجامت در بدترین اوقات
مرحوم کلینی ، راوندی ، شیخ حرّ عاملی و برخی دیگر از بزرگان در کتاب های خویش آورده اند:
در یکی از روزها حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام شخصی را - هنگام وقت ظهر - به دنبال یکی از پزشکان نصرانی فرستاد تا نزد وی آید.
همین که پزشک نصرانی به محضر حضرت وارد شد، امام علیه السلام به وی دستور داد: فلان رگ مرا بزن .
پزشک گوید: امام علیه السلام رگی را به من معرّفی نمود که هرگز نام آن را نشنیده و نمی شناختم ، به همین جهت با خود گفتم : خیلی عجیب است که چنین شخصیّتی معروف می خواهد در بدترین اوقات ، حجامت کند و رگ بزند، آن هم به وسیله رگی که شناخته شده نیست .
به هر حال امر حضرت را اطاعت کردم و همان رگی را که معرّفی نمود زدم و خون جاری گشت ؛ و پس از لحظاتی روی آن را بستم .
بعد از آن ، فرمود: همین جا در منزل منتظر بمان تا تو را خبر نمایم ، چون نزدیک عصر فرا رسید مرا صدا نمود و دستور داد: همان رگ را باز کن تا خون بیاید.
من نیز دستور آن حضرت را انجام دادم و چون مقداری خون داخل طشت ریخته شد، فرمود روی رگ را ببند و همین جا منتظر باش تا مجدّداً تو را خبر کنم .
همین که نیمه شب شد، مرا صدا زد و اظهار داشت : بیا روی رگ را باز کن تا باز هم خون بیاید.
در این لحظه ، من بیشتر از اوّل تعجّب کردم و با خود گفتم : این چه کاری است که انجام می دهد؟!

ولی خجالت کشیدم که علّت آن را جویا شوم ، بالا خره دستور حضرت را عملی کردم ؛ ولیکن در این مرتبه خونی سفید رنگ - همانند نمک - از بدن حضرت خارج شد که تعجّب مرا چند برابر نمود، سپس فرمود: روی آن را ببند و همین جا در منزل منتظر باش .

چون صبح شد به یکی از افراد منزل ، دستور داد که مبلغ سه دینار به من تحویل دهد، آن را گرفتم و از منزل خارج شده و از آن جا مستقیماً نزد استاد خود - بختیشوع نصرانی - آمدم و جریان را برایش تعریف کردم .

وقتی استادم ، مطالب مرا شنید، بسیار تعجّب کرد و گفت : به خدا سوگند! نمی فهمم چه می گوئی !؟ و در علم طبّ و حجامت تاکنون چنین مطلب و روشی را ندیده و نشنیده ام ، باید پیش فلان طبیب فارسی برویم تا ببینیم او در این باره نظرش چیست و چه می گوید.

پس از آن ، از شهر سامراء عازم شهر بصره شدیم و از بصره به وسیله قایق ، مسیر اهواز را پیمودیم تا وارد اهواز گشتیم و روانه منزل پزشک معروف اهوازی شدیم و تمام جریان را برایش بازگو کردیم .

او هم پس از آن که مطالب ما را شنید، با حالت تعجّب به ما نگاه کرد و گفت : چند روزی به من مهلت دهید.

من پس از چند روز که به او مراجعه کردم ، اظهار داشت : آنچه را مطرح کردی ، غیر از حضرت عیسی مسیح علیه السلام کسی دیگر چنین کاری نکرده است و این کار دوّمین مرتبه می باشد که به دست دوّمین نفر انجام گرفته است .

و در نهایت ، آن پزشک نصرانی اسلام آورد و تا زمانی که امام حسن عسکری علیه السلام زنده بود، در خدمت آن حضرت بود.(۴۱)

مُهر امامت بر ریگ ها

مرحوم شیخ طوسی ، راوندی ، ابن شهرآشوب و برخی دیگر از بزرگان رضوان اللّه علیهم به نقل از داود بن قاسم جعفری معروف به ابوهاشم جعفری حکایت کنند:

روزی در محضر مبارک حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام نشسته بودم ، که شخصی از اهالی یمن اجازه ورود خواست و حضرت اجازه ورود داد.

پس از لحظه ای ، مردی زیباندام و بلند قد وارد شد و به امام علیه السلام سلام کرد و حضرت جواب او را داد و فرمود: بنشین .

سپس آن مرد کنار من آمد و نشست و من بدون آن که با کسی سخن بگویم ، در ذهن خویش گذراندم و باخود گفتم : ای کاش می دانستم که این مرد کیست و از کجا آمده است ؟

پس ناگهان امام عسکری علیه السلام مرا مخاطب قرار داد و فرمود: ای ابوهاشم ! این فرزند همان اَعرابیّه ای است که به نام اُمّ غانم یمانیّه ، معروف می باشد که ریگ ها را نزد پدران من می برد و ایشان ، بر آن ریگ ها مُهر امامت می زدند.

بعد از آن ، حضرت به آن شخص یمنی رو کرد و فرمود: ریگ هائی را که آورده ای ، بیاور.

پس آن مرد، مقداری ریگ در آورد و خدمت امام علیه السلام نهاد؛ و حضرت با مُهر امامت خویش ، همچون پدران بزرگوارش بر آن ریگ ها مُهر امامت خود را زد.

ابوهاشم جعفری در ادامه سخن خود گفت : مثل این که هم اکنون من اثر و نوشته مهر امام عسکری علیه السلام را بر آن ریگ دارم می بینیم که نوشته است : ((الحسن بن علیّ)).

بعد از آن ، به شخص یمنی خطاب کرده و گفتم : آیا تاکنون حضرت ابومحمّد علیه السلام را دیده ای ؟
در جواب اظهار داشت : خیر، به خدا سوگند! که تاکنون همدیگر را ندیده ایم ، همانا مدّت زمانی است که من شیفته دیدار و زیارت وجود مبارکش می باشم ، تا آن که جوانی - که تا به حال او را ندیده بودم - نزد من آمد و اظهار داشت : برخیز که به آرزوی خویش رسیده ای ، و اکنون می بینی که در محضر مقدّس و مبارک ایشان حضور دارم .
ابوهاشم جعفری در پایان افزود: سپس از جای خود برخاست و به حضرت خطاب نمود و گفت : من شهادت می دهم که تو همچون امیرالمؤمنین علیّ و دیگر ائمّه اطهار صلوات اللّه علیهم ، بر حقّ بوده و می باشید؛ همانا که حکمت الهی و امامت ، در این زمان به تو منتهی گشته است ؛ چون شما ولیّ خدا هستی .
سپس ابوهاشم گفت : از اسمش سؤال کردم ؟ در پاسخ گفت : نام من مهجع بن صلت بن عقبهٔ بن سمعان بن غانم بن اُمّ غانم می باشد، فرزند همان زن یمانیّه ای که به صاحب ریگ معروف است .(۴۲)
بعد از آن ابوهاشم جعفری اشعاری را در این باره سرود.(۴۳)
دو نوع پوشش و اظهار حجّت
عدّه ای از اهالی کوفه برای تحقیق و بررسی پیرامون مسئله امام و حجّت خداوند متعال ، شخصی را به نام کامل - فرزند ابراهیم مدنی - به شهر سامراء فرستادند.
کامل گوید: هنگام حرکت با خود گفتم : کسی نمی تواند وارد بهشت شود، مگر آن که همانند من معرفت و لیاقت داشته باشد و به سمت سامراء حرکت نمودم .
موقعی که به سامراء رسیدم و به منزل سرورم حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام وارد شدم ، حضرت را دیدم که لباسی سفید و نرم و لطیف پوشیده است ، در ذهن خود گفتم : حضرت این نوع لباس لطیف را می پوشد؛ لیکن به ماها دستور می دهد تا لباسی همانند فقیران و تهی دستان بپوشیم .
در همین افکار بودم ، بدون آن که مطلبی را ظاهر سازم و یا سخنی بگویم ، که ناگهان امام علیه السلام نگاهی بر من انداخت و تبسّمی نمود؛ و پس از آن آستین خود را بالا زد و اظهار داشت : ای کامل ! نگاه کن .
هنگامی که نگاه کردم ، متوجّه شدم که حضرت زیر لباس هایش ، لباسی زِبر و خشن پوشیده است .
سپس فرمود: این نوع لباسی را که در ظاهر می بینی ، برای حفظ موقعیّت اجتماعی شماها است و آن دیگری را که در زیر لباس هایم می بینی ، برای خود پوشیده ام .
کامل گوید: نسبت به افکار غلطی که برایم پیش آمده بود، بسیار شرمنده و سرافکنده شدم و سر جای خود نشستم .
پس از گذشت لحظه ای ، ناگهان متوجّه شدم که نسیمی به وزیدن گرفت و با وزش باد، پرده ای که جلوی درب خروجی آویزان کرده بودند کنار رفت ؛ و در همین بین ، چشمم بر کودکی رشید افتاد، در سنین چهارده سالگی که همانند ماه ، روشن و نورانی بود.
آن گاه کودک مرا صدا نمود: ای کامل بن ابراهیم !
من با شنیدن این سخن تعجّب کرده و بر خود لرزیدم و گفتم : بله ، بله ، ای سرورم ! چه می فرمائی !؟
فرمود: آمده ای تا درباره حجّت خدا تحقیق کنی ! و این که می خواهی بدانی آیا کسانی امثال تو وارد بهشت می شوند؟

اظهار داشتم : بلی ، قسم به خدا! به همین منظور آمده ام .
بعد از آن فرمود: و نیز آمده ای تا درباره طایفه مفوّضه و عقائدشان تحقیق و بررسی نمائی ؟
سپس در ادامه فرمایش خود افزود: ای کامل ! آن ها دروغ می گویند، قلب های ما اهل بیت - عصمت و طهارت - جایگاه اراده و مشیّت الهی است و ما چیزی بدون اراده و بدون مشیّت خداوند متعال نمی دانیم ، پس چنانچه او اراده نماید، ما نیز اراده می کنیم .
پس از آن پرده به حالت اوّل خود بازگشت و دیگر آن مولود عزیز - مهدی موعود علیه السلام را ندیدم .
بعد از این جریان ، حضرت ابومحمّد، امام عسکری علیه السلام نیز تبسّمی نمود و اظهار داشت : ای کامل ! دیگر منتظر چه هستی ؟
آیا درباره حجّت خداوند به نتیجه نرسیدی ؟!
آن کودکی را که مشاهده نمودی ، مهدی و حجّت خدا بعد از من می باشد و آنچه را که تو در فکر و ذهن خود گذرانده بودی ، برایت بازگو کرد؛ و نیز پاسخ مطالب تو را داد.
پس از جای خود برخاستم و با خوشحالی و سرور از این که توانستم به مقصود خود دست یابم از محضر مقدّس و مبارک حضرت خداحافظی کرده و بیرون آمدم
بارش باران به وسیله استخوان و کشف رمز آن
بعضی از بزرگان آورده اند:
در زمان حکومت معتمد عبّاسی به جهت نیامدن باران ، خشکسالی شد و همه جا را قحطی فرا گرفت ، لذا خلیفه دستور داد که مردم نماز باران به جای آورند تا رحمت الهی نازل گردد.
مردم سه روز مرتّب نماز باران خواندند ولی خبری از بارش باران نشد، تا آن که نصاری به همراه یکی از راهبان حرکت کردند و چون به بیابان رسیدند، راهب دست به سوی آسمان بلند کرد و در این هنگام ابری بالا آمد و شروع به باریدن کرد.
همچنین روز دوّم ، نیز نصاری به همراه همان راهب حرکت کردند و چون راهب دست به سوی آسمان بلند کرد - همانند روز قبل - ابری نمایان گشت و باران فرود آمد.
به همین علّت مسلمان های ظاهر بین که شاهد این صحنه مرموز بودند، نسبت به دین مبین اسلام و نیز ولایت امام در شکّ و تردید قرار گرفتند و عدّه ای از آن ها مرتّد شدند و از اسلام برگشتند.
وقتی این خبر تاءسّف بار به معتمد - خلیفه عبّاسی - رسید، فورا دستور داد تا امام حسن عسکری علیه السلام را احضار نمایند، هنگامی که حضرت نزد خلیفه آمد، معتمد گفت : امّت جدّت را دریاب که در حال هلاکت بی دینی قرار گرفته اند.
امام حسن عسکری علیه السلام در مقابل ، به معتمد عبّاسی فرمود: چندان مهمّ نیست ، اجازه بده که بار دیگر نصاری برای آمدن باران بیرون بروند و دعا نمایند، من به حول و قوّه الهی ، شکّ و تردید را از دل مردم بیرون خواهم کرد.
معتمد دستور داد تا بار دیگر مردم برای آمدن باران دعا کنند، نصاری نیز به همراه راهب حرکت کردند و چون راهب دست خود را به سمت آسمان بلند کرد، بارش باران شروع شد.
پس امام علیه السلام فرمود: آنچه که در دست راهب است از او بگیرید.
همین که ماءمورین آن را از دست راهب گرفتند، دیدند قطعه استخوان انسانی است ، آن را خدمت امام علیه السلام آوردند.

حضرت استخوان را در دست خود گرفت و سپس به راهب دستور داد: برای آمدن باران دعا کن .
این بار هر چه راهب دست خود را به سوی آسمان بلند کرد و دعا خواند، دیگر خبری از باران نشد.
تمامی مردم از این ماجری در حیرت و تعجّب قرار گرفته و با یکدیگر مشغول صحبت چون و چرا شدند.
و معتمد عبّاسی به امام علیه السلام خطاب کرد و اظهار داشت :
یاابن رسول اللّه ! این چه معمّای مرموزی بود؟!
و چرا دیگر باران قطع شد و دیگر باران نیامد؟!
امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: این استخوان یکی از پیغمبران الهی است و این راهب آن را در دست خود می گرفت و به سمت آسمان بلند می کرد و به وسیله آن استخوان ، رحمت الهی فرود می آمد.
راوی گوید: وقتی آن قطعه استخوان را آزمایش کردند، متوجّه شدند آنچه را که امام علیه السلام مطرح فرموده است ، صحیح می باشد و حقیقت دارد و مردم از شکّ و گمراهی نجات یافتند.
و پس از آن که حقّانیّت برای همگان روشن و آشکار گردید، حضرت به منزل خود بازگشت .(۴۵)
عبادت در زندان و آزادی برادر
عدّه ای از مورّخین و محدّثین آورده اند:
معتمد عبّاسی همانند دیگر خلفاء بنی العبّاس ، هر روز به نوعی سادات بنی الزّهراء را مورد شکنجه و عذاب های روحی و جسمی قرار می داد، تا آن که روزی دستور داد: امام حسن عسکری علیه السلام را نیز به همراه برادرش جعفر دست گیر و زندانی نمایند.
هنگامی که امام علیه السلام وارد زندان شد، معتمد عبّاسی به طور مرتّب جویای حالات او بود که در زندان چه می کند، در پاسخ به او گفته می شد: امام حسن عسکری علیه السلام دائماً روزها را روزه می گیرد و شب ها مشغول عبادت و مناجات با پروردگار می باشد.
و چون چند روزی به همین منوال سپری گشت ، معتمد به یکی از وزیران خود دستور داد تا نزد حضرت ابومحمّد - حسن بن علیّ علیه السلام - برود و پس از رساندن سلام خلیفه ، او را از زندان آزاد و روانه منزلش گرداند.
وزیر معتمد گوید: همین که جلوی زندان رسیدم ، دیدم الاغی ایستاده ، و مثل این که منتظر کسی است که بیاید و سوارش شود.
هنگامی که داخل زندان رفتم ، دیدم حضرت لباس های خود را پوشیده و در انتظار خبری است و ظاهرا می دانست که من آمده ام تا او را از زندان آزاد گردانم .
وقتی پیام خلیفه را برایش بازگو کردم ، بی درنگ حرکت نمود و سوار الاغ شد؛ ولی حرکت نکرد و سر جای خود ایستاد، جلو آمدم و عرض کردم : چرا ایستاده ای ؟
اظهار داشت : منتظر برادرم جعفر هستم .
گفتم : من فقط ممور آزادی شما بودم و کاری با جعفر ندارم ، او باید فعلاً در زندان باشد.
حضرت فرمود: نزد خلیفه برو و به او بگو: ما هر دو با هم از منزل آمده ایم و اگر هر دو با هم به منزل بازنگردیم ، مشکل ساز خواهد شد.

لذا وزیر نزد معتمد عبّاسی آمد و پیام حضرت را برای او مطرح کرد و معتمد نیز دستور آزادی جعفر را صادر کرد؛ و چون خدمت حضرت بازگشت و حکم آزادی جعفر را نیز آورد، حضرت به همراه برادرش جعفر به سوی منزل حرکت کردند.(۴۶)

ارسال کمک برای شیعیان از زندان و حضور شبانه

یکی از اصحاب و راویان حدیث که به نام ابویعقوب ، اسحاق - فرزند ابان - معروف بود، حکایت کند:

در آن دورانی که حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام در زندان معتمد عبّاسی به سر می برد، به بعضی از دوستان و یاران باوفایش سفارش می فرمود تا مقدار معیّنی طعام برای افراد بی بضاعت از خانواده های مؤمن ببرند.

و در ضمن تصریح می نمود: متوجّه باشید، هنگامی که وسائل خوراکی را درب منزل فلانی و فلانی برسانید، من نیز در کنار شما همان جا حاضر خواهم بود.

و با این که مورین حکومتی به طور مرتّب جلوی زندان و اطراف آن حضور داشتند و دائم در گشت و کنترل بودند.

همچنین با این که مسئول زندان هم جلوی زندان حاضر بود و درب زندان قفل داشت و در هر پنج روز، یکبار مسئول زندان را تعویض می کردند تا مبادا راه دوستی و... با افراد زندانی پیدا شود.

و نیز با توجّه بر این که جاسوسانی را به شکل های مختلف ، در اطراف گماشته بودند.

با همه این سختگیری ها، همین که اصحاب دستور حضرت را اجراء می کردند و مقدار طعام سفارش شده را درب منزل شخص فقیر مورد نظر می رساندند، می دیدند که امام علیه السلام قبل از آن ها جلوی منزل حضور دارد و از آن ها دلجوئی می نماید.

و از این طریق فقراء و شیعیان ، توسّط حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در رفاه و آسایش قرار می گرفتند.

و امام مسلمین - حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به هر نوعی که می توانست حتّی از داخل زندان هم ، به خانواده های بی بضاعت و تهی دست رسیدگی می نمود.(۴۷)

پنج کار خارق العاده و بی نظیر

عبداللّه بن محمّد، یکی از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام حکایت کند:

روزی آن حضرت را دیدم که در بیابانی ایستاده است و با گرگی صحبت می کند و حرف می زند.

بسیار تعجّب کردم و اظهار داشتم : یاابن رسول اللّه ! برادرم در طبرستان است و از حال او اطّلاعی ندارم ، از این گرگ سؤالی فرما که احوال برادرم چگونه است ؟

امام عسکری علیه السلام فرمود: هرگاه خواستی برادرت را مشاهده کنی ، به درختی که در سامراء داخل منزلت هست نگاه کن ، برادرات را خواهی دید.(۴۸)

ابوجعفر طبری حکایت کند:

روزی از روزها وارد منزل حضرت ابومحمّد امام حسن عسکری علیه السلام شدم ، در حیات منزل آن حضرت چشمه ای را دیدم که به جای جریان آب ، شیر و عسل از آن بیرون می آمد.

و من و دوستانم از - شیر و عسل - آن چشمه تناول کردیم و نیز مقداری هم همراه خود بردیم .(۴۹)

همچنین طبری حکایت کند:

روزی در محضر شریف حضرت ابومحمّد علیه السلام بودم که عدّه ای بیابان نشین ، از اطراف وارد شدند و از کم آبی و خشکسالی شکایت و اظهار ناراحتی کردند.
امام علیه السلام برای آنها خطّی را نوشت و باران شروع به باریدن کرد، پس از ساعتی آمدند و گفتند: یاابن رسول اللّه ! بارش باران زیاد شده و احساس خطر می کنیم .
پس حضرت روی زمین علامتی کشید و باران قطع شد و دیگر نبارید.(۵۰)
و نیز طبری حکایت نماید:
روزی در محضر پُر فیض امام حسن عسکری علیه السلام نشسته بودم ، از حضرت تقاضا کردم و عرضه داشتم : یاابن رسول اللّه ! چنانچه ممکن باشد یک معجزه خصوصی برای من ظاهر سازید؟
تا آن را برای دیگر برادران و دوستان هم مطرح کنم .
امام علیه السلام فرمود: ممکن است طاقت نداشته باشی و از عقیده خود دست برداری ، به همین جهت سه بار سوگند یاد کردم بر این که من ثابت و استوار خواهم ماند.
پس از آن ، ناگهان متوجّه شدم که حضرت زیر سجّاده خود پنهان شد و دیگر او را ندیدم .
چون لحظه ای از این حادثه گذشت ، حضرت ظاهر گردید و یک ماهیِ بزرگی را که در دست خود گرفته بود به من فرمود: این ماهی را از عمق دریا آورده ام .
و من آن ماهی را از حضرت گرفتم و رفتم با عدّه ای از دوستان طبخ کرده و همگی از آن ماهی خوردیم ، که بسیار لذیذ بود.(۵۱)
و در روایتی دیگر آورده است :
به طور مکرّر می دیدم بر این که امام حسن عسکری علیه السلام (روز روشن در میان آفتاب) در بازار و کوچه های شهر سامراء راه می رفت ، بدون آن که سایه ای داشته باشد.(۵۲)
آینده نگری با نگاه به جمال همسر آینده
مرحوم شیخ صدوق و برخی دیگر از بزرگان ، به نقل یکی از مؤمنین - به نام محمّد مطهّری - حکایت کنند:
روزی از حکیمه ، خواهر امام هادی علیه السلام پیرامون ولادت امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف سؤال کردم .
اظهار داشت : در منزل ما جاریه ای بود به نام نرجس ، روزی پسر برادرم ، حضرت ابومحمّد، حسن بن علیّ علیه السلام هنگامی که وارد منزل ما شد، نگاه عمیقی بر آن جاریه نمود.
من جلو رفتم و گفتم : آیا نسبت به او علاقه مند شده ای ؟!
پاسخ داد: خیر، ولیکن چون نگاهم بر او افتاد، در تعجّب قرار گرفتم ؛ چون که از این جاریه ، نوزادی عزیز و کریم به دنیا خواهد آمد که خداوند متعال به وسیله او دنیا را پر از عدل و داد می نماید همان طوری که ظلم ، همه جا را فرا گرفته باشد.
گفتم : آیا مایل هستی تا او را همسرت قرار بدهم ؟
فرمود: از پدرم اجازه بگیر.
پس از آن ، به محضر برادرم - حضرت ابوالحسن ، امام علیّ هادی علیه السلام - آمدم ؛ و بدون آن که سخنی بگویم و یا حرفی بزنم ، برادرم مرا مخاطب قرار داد و فرمود: ای حکیمه ! نرجس مال فرزندم ابومحمّد عسکری علیه السلام می باشد.

عرضه داشتم : ای سرور و مولایم ! من نیز به همین منظور نزد شما آمده ام که در این مورد صحبت و مشورت کنم .

فرمود: ای خواهرم ، حکیمه ! خداوند تو را در جر و پاداش همه خوبی ها شریک گرداند، این جاریه - نرجس - را به فرزندم ابومحمّد بخشیدم تا به عنوان همسر در اختیارش باشد.

حکیمه افزود: و چون از نزد برادرم امام هادی علیه السلام بازگشتم ، نرجس را آرایش و زینت کرده و در یکی از اتاقها او را به همراه برادرزاده ام حضرت ابومحمّد علیه السلام جای دادم ؛ و مدّتی در همان اتاق ، زندگی مشترک را گذراندند.

هنگامی که برادرم ، حضرت ابوالحسن هادی علیه السلام به شهادت رسید و امام حسن عسکری علیه السلام به منصب عظمای امامت و ولایت رسید، چند وقتی را من از وضعیّت آن ها بی خبر بودم تا آن که شبی در نیمه شعبان فرا رسید و برادرزاده ام به من فرمود: ای عمّه ! امشب را نزد ما بمان ، و افطاری خود را همین جا تناول نما ... .(۵۳)

خبری دلنشین برای عمّه با دادن افطاری

بسیاری از بزرگان در کتاب های تاریخی و حدیثی خود آورده اند:

حکیمه دختر امام محمّد جواد علیه السلام هر موقع به منزل برادر زاده اش حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام وارد می شد، برایش دعا می کرد تا خداوند متعال فرزندی عطایش گرداند.

حکیمه اظهار دارد: روزی بر آن حضرت شرفیاب شدم و طبق روال همیشگی برای او دعا کردم ، در آن روز امام علیه السلام فرمود: آنچه تا به حال ، دعا کرده ای مستجاب شده است و خداوند در این شب ، مولودی عزیز به تو عنایت می فرماید.

و سپس افزود: ای عمّه ! امشب را نزد ما افطار نما.

گفتم : ای سرورم ! این مولود توسّط چه کسی به دنیا خواهد آمد؟

فرمود: توسّط نرجس .

عرض کردم : او در بین زنان از همه ارزشمندتر و نزد من از دیگران محبوب تر است ؛ و سپس حرکت کردم و نزد آن بانوی مجلّله رفتم و او با لهجه محلّی خود با من صحبت کرد و سخن می گفت و من او را در بغل گرفته و دست و صورتش را بوسیدم .

نرجس گفت : من فدای تو گردم ، گفتم : من و همه افراد، فدای تو و آن کسی که در این شب پا به عرصه وجود خواهد گذاشت .

سپس نگاهی به وجود نرجس کردم و چون اثری از حاملگی در او ندیدم ، برگشتم و به مولایم حضرت ابومحمّد علیه السلام عرض کردم : در همسر شما آثار حمل وجود ندارد؟!

حضرت تبسّمی نمود و فرمود: ما اهل بیت عصمت و طهارت همانند دیگران نخواهیم بود، برای آن که ما هر یک ، نوری از انوار مقدّس پروردگار متعال می باشیم .

عرض کردم : ای سرورم ! شما خبر دادی که در این شب ، مولودی به دنیا می آید، اکنون پاسی از شب ، گذشته و هنوز خبری نشده است پس چه وقت ظاهر خواهد گشت ؟

حضرت فرمود: هنگام طلوع سپیده صبح ، مولودی تولّد می یابد که نزد خداوند متعال بسیار گرامی و محترم خواهد بود.

بعد از آن ، حرکت کردم و رفتم کنار نرجس و امام علیه السلام داخل إیوانی که جلوی اتاق بود، جهت استراحت دراز کشید.
چون هنگام نماز شب فرا رسید، برای خواندن نماز شب بلند شدم و نرجس بدون آن که آثار حمل در وجودش نمایان شده باشد خوابیده بود، موقعی که در یازدهمین رکعت یعنی ؛ نماز وِتر رسیدم با خود گفتم : سپیده صبح طلوع کرد و خبری نشد.
ناگهان امام حسن عسکری علیه السلام با صدای بلند از داخل إیوان فرمود: ای عمّه ! نمازت را سریع پایان بده .
و چون نماز را تمام کردم ، دیدم که نرجس حرکتی کرد، نزدیک او آمدم و او را در بغل گرفتم و برایش دعا خواندم و عرضه داشتم : آیا چیزی در خود احساس می کنی ؟
نرجس پاسخ داد: بلی .
در همین لحظات صدای نوزاد عزیز به گوشم رسید، و هنگامی که به دنیا آمد مواضع هفت گانه خود - پیشانی دو کف دست ، دو سر زانو و دو سر انگشتان پا - را به عنوان سجده بر زمین نهاد.
وقتی خوب نگاه کردم دیدم بر بازوی راستش نوشته است : جاءالحقّ و ذهق الباطل ، إنّ الباطل کان زهوقاً.(۵۴)
یعنی ؛ حقّ آمد و باطل نابود گردید، همانا باطل نابود شدنی است .
بعد از آن نوزادِ مبارک را در پارچه ای پیچیدم و نزد پدرش حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام آوردم ، پس حضرت نوزاد عزیز خویش را روی دست چپ نهاد و دست راست خود را بر پشت او قرار داد و زبان خود را در دهان او گذارد ... .(۵۵)
توان شنیدن و تحمّل علوم اءئمّه علیهم السلام ؟!
شخصی به نام موسی بن مهدی حکایت نماید:
روزی در سامراء که به آن شهر عسکر می گفتند، به محضر مبارک حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام وارد شدم و اظهار نمودم : ای مولا و سرورم ! شما در سال های آخر عمر قرار گرفته اید و جلوتر به ما خبر دادید که فرزندی برای شما - به نام مهدی - به دنیا خواهد آمد، آیا زمان معیّنی دارد؟
حضرت سلام اللّه علیه فرمود: مگر به شما نگفته ایم مسائلی که مربوط به علم غیب است از ما سؤال نکنید، چون که بعضی اوقات مجبور می شویم بیان کنیم و افرادی می شنوند که طاقت و توان تحمّل آن را ندارند و ایمان خود را از دست می دهند و کافر می گردند.
گفتم : ای مولا و سرورم ! امیدوارم بتوانم تحمّل کنم و آنچه را که از شما می شنوم درک و باور کنم .
امام علیه السلام فرمود: آن مولود، روز جمعه ، قبل از طلوع فجر، در ماه شعبان به دنیا خواهد آمد و مادر او خانمی به نام نرجس می باشد، من آن نوزاد را درک می کنم و می بینم و می بوسم و عمّه ام حکیمه نیز آن مولود را در بغل خواهد گرفت .
عرضه داشتم : یاابن رسول اللّه ! شکر و سپاس خداوند سبحان را، برای شنیدن چنین خبری که شادمان کننده است .
و سپس از مولایم امام عسکری علیه السلام تشکّر نمودم که مرا قابل دانست و این مطالب را برای من بیان نمود و مرا در جریان ولادت فرزندش قرار داد.

و چون مدّتی از این موضوع گذشت ، روزها و شب ها را لحظه شماری می کردم و در انتظار ظهور ولادت چنان مولودی مبارک و عزیز بودم ، تا آن که در همان زمان و با همان خصوصیّاتی که امام حسن عسکری علیه السلام خبر داده بود، فرزندش حضرت مهدی علیه السلام تولّد یافت .
و شنیدم که پدرش ، امام عسکری علیه السلام او را بوسید و عمّه اش حکیمه نیز او را در آغوش خود گرفت .(۵۶)

افتخار خدمت با حفظ اسرار

مرحوم کلینی رضوان اللّه علیه در کتاب شریف کافی آورده است :
یکی از اصحابِ حدیث - به نام ضوء بن علیّ عجلی به نقل از شخصی که از اهالی فارس بود حکایت کند:
پس از آن که به قصد خدمت گزاری خاندان عصمت و رسالت علیهم السلام وارد شهر سامراء شدم ، به منزل امام حسن عسکری علیه السلام آمدم و در خدمت آن بزرگوار بودم تا آن که روزی مرا خواست و فرمود: برای چه از دیار خویش به این جا آمده ای ؟
در جواب حضرت ، عرضه داشتم : عشق و علاقه خدمت گزاری در محضر مقدّس شما، مرا بدین جا آورده است .
امام علیه السلام فرمود: پس باید دربان من بشوی و افرادی که در رفت و آمد هستند، مواظب باشی .
بعد از آن داخل منزل در کنار دیگر غلامان و پیش خدمتان بودم و همکاری می کردم و چنانچه چیزی لازم داشتند، از بازار خریداری می کردم تا به مرحله ای رسیدم که بدون اجازه رفت و آمد داشتم و در مجالس آن حضرت نیز حاضر می شدم .
روزی بر آن حضرت وارد شدم و ناگهان حرکت مخصوص و صدائی غیرعادی را شنیدم و تعجّب کرده ، خواستم جلو بروم تا از نزدیک بفهمم که چه خبر است .
ناگاه امام علیه السلام با صدای بلند، به من فرمود: همان جا بِایست و جلوتر نَیا؛ و من نیز همان جا ایستادم و دیگر نتوانستم نه جلو بروم و نه به عقب برگردم .
پس از گذشت لحظاتی ، کنیزی از نزد حضرت بیرون آمد، در حالی که چیزی را در پارچه ای پیچیده و همراه خود داشت ، بعد از آن امام حسن عسکری علیه السلام مرا صدا نمود و فرمود: وارد شو.
وقتی بر آن حضرت وارد شدم ، کنیز را دستور داد که تو هم برگرد و بیا، چون کنیز برگشت و وارد اتاق شد، حضرت فرمود: آنچه در پارچه پیچیده ای باز کن و نشان بده .
هنگامی که پارچه را گشود، متوجّه شدم که کودکی زیبا و نورانی با قیافه ای گندمگون در آن مستور بود.
سپس امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: این نوزاد بعد از من ، امام و پیشوای شماها است و به کنیز دستور داد: او را بپوشان و بِبَر.
راوی گوید: من دیگر آن نوزاد مبارک را ندیدم تا پس از آن که امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفت .(۵۷)

خبر از مرگ خود و درون واقفی

دو نفر از بزرگان شیعه به نام های احمد بن داوود قمّی و محمّد بن عبداللّه طلحی حکایت کنند:
روزی به سمت شهر سامراء عزیمت نمودیم و عدّه ای از مؤمنین ، مبالغی خُمس و صدقات به همراه مقدار قابل توجّهی جواهرات و زیورآلات گران قیمت از قم و حوالی آن تحویل ما دادند که به محضر مبارک حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام برسانیم .

همین که مقداری از راه را پیمودیم و نزدیک شهر دسکرة الملک رسیدیم ، متوجّه شدیم که یک نفر سوار به سمت ما در حرکت می باشد، هنگامی که نزدیک قافله ما آمد به ما خطاب نمود و اظهار داشت : من برای شما دو نفر، پیامی آورده ام .

سؤال کردیم : پیام از کجا و از چه کسی است ؟

پاسخ داد: پیام از سرور و مولایتان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می باشد؛ حضرت فرمود: من در همین امشب به سوی خدای سبحان رحلت خواهم نمود؛ و شما در همین محلّ باقی بمانید تا از جانب فرزندم - مهدی سلام اللّه علیه - دستور صادر بشود.

با شنیدن این خبر، بسیار آشفته و گریان شدیم و سپس منزلی را کرایه نمودیم و در آن جا ماندیم ، فردای آن روز خبر رحلت و شهادت حضرت منتشر گردید.

و بدون آن که کسی از وضعیّت ما با خبر شود آن روز را در غم و اندوه سپری کردیم و چون شب فرا رسید در تاریکی نشسته و در حالت اندوه و گریه شدیدی قرار داشتم .

در همین بین ، ناگهان دستی در جمع ما نمایان گشت و همچون چراغ ، مجلس ما را روشنائی بخشید و صدائی به گوش رسید: ای احمد! این نامه را بگیر و به آنچه در آن مرقوم گشته است عمل نما.

پس از جای خود حرکت کردم و نامه را گرفتم ، موقعی که آن را گشودم در آن چنین نوشته شده بود: بسم اللّه الرّحمن الرّحیم ، از حسن مسکین نزد پروردگار جهانیان ، به شیعیان مسکین ؛ در هر حال حمد و سپاس ، مخصوص خداوند است بر آنچه که برای ما مقدّر گردانیده و شکرگزار در مقابل نعمت های بی پایانش هستیم ، و در مقابل حوادث روزگار باید صبور و بردبار باشیم و اوست که ما را از مشکلات نجات می بخشد، و او بهترین وکیل و مدافع ما خواهد بود.

اکنون موقع رساندن اموال و آنچه را که همراه دارید، به دست ما نیست ، چون این حاکم ظالم مانع است . آن ها را فعلاً به همراه خود بازگردانید.

و ضمناً در بین اموال امانتی ، کیسه ای است که در آن ، مقدار هفده دینار در پارچه ای قرمز پیچیده شده است که از ایّوب بن سلیمان واقفی است که بر امامت جدّم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام متوقّف شد، او خواسته است با این کیسه ما را مورد آزمایش قرار دهد، کیسه اش را به او برگردانید و تحویلش دهید.

پس ما نیز طبق دستور و فرما مطاع امام علیه السلام ، به سوی قم مراجعت کردیم و هفت شب بعد از آن که به قم رسیدیم ، پیامی از حضرت امام مهدی علیه السلام آمد بر این که : شتری را فرستادیم تا آنچه اموال پدرم نزد شما است بر آن شتر سوار کنید و آن را آزاد بگذارید، خودش راه را می داند و اموال را پیش ما خواهد آورد.

و ما نیز طبق دستور مجدّد، کلّیه اجناس و اموال را بر شتر حمل کردیم و آن را رها نمودیم و رفت .

سال بعد به سمت سامراء حرکت نمودیم تا از اوضاع آگاه گردیم و چون وارد شهر سامراء شدیم ، به طرف منزل حضرت رفتیم .

همین که نزدیک منزل رسیدیم شخصی از منزل بیرون آمد و هر دو نفر ما را با اسم صدا زد و اظهار داشت : ای احمد! و ای محمّد! هر نفرتان وارد منزل شوید.

موقعی که وارد منزل شدیم ، گفت : اموالتان در آن گوشه حیات موجود است ، چنانچه مایل باشید می توانید آن ها را ملاحظه کنید.

www.amouzgar.com

به همین جهت کنار اموال رفتیم و آنچه را از قم به وسیله آن شتر فرستاده بودیم بدون کم و کاست موجود بود.(۵۸)

پیش بینی و اهمّیت تعیین امام

شخصی به نام ابوالا دیان حکایت نماید:

مدّتی خدمت گزار مولایم امام حسن عسکری علیه السلام بودم و از طرف حضرت ، پیام ها و نامه های او را به شهرهای مختلف برای اشخاص می بردم و تحویل می دادم .

در آن هنگام که حضرت را مسموم کردند و در بستر بیماری بود، خدمت ایشان شرفیاب شدم ، نامه هائی را تحویل من داد و فرمود: این نامه ها را به شهر مدائن می بری و به دست صاحبانش می رسانی .

و سپس در ادامه فرمایش خود افزود: رفت و برگشت تو مدّت پانزده روز طول می کشد، هنگامی که به شهر سامراء بازگردی ، متوجّه غوغائی خواهی شد که مردم و دوستان ما در حال شور و شیون می باشند و چون به منزل وارد شوی جنازه مرا روی سکوئی برای غسل و کفن می بینی .

ابوالا دیان گوید: به حضرت عرضه داشتم : ای سیّد و ای سرورم ! چنانچه خدای نخواسته چنین شود، به چه کسی مراجعه نمایم ؟

امام علیه السلام فرمود: هرکس که مطالبه نامه های مرا از تو نماید و خصوصیّات آن ها را بیان کند، او حجّت خدا و جانشین من خواهد بود.

عرضه داشتم : یاابن رسول اللّه ! نشانه ای دیگر بفرما؟

حضرت فرمود: هرکس بر جنازه ام نماز بخواند.

گفتم : علامتی دیگر بفرما؟

فرمود: بدون آن که کیسه و همیان را مشاهده کند به تو خبر می دهد که در آن چیست و چه مقدار می باشد.

و من در آن موقعیّت از هیبت و عظمت حضرت واهمه کردم و دیگر چیزی سؤ ال نکردم و به همراه نامه ها عازم شهر مدائن شدم و نامه ها را به دست صاحبان آن ها رساندم و جواب آن ها را دریافت کرده و روز پانزدهم به شهر سامراء وارد شدم .

و چون نزدیک منزل امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم ، غوغای عجیبی را مشاهده کردم و مردم در اطراف منزل حضرت در حال شیون و گریه بودند.

وقتی وارد منزل رفتم جنازه مطهّر حضرت را در حال کفن پوشاندن دیدم و برادر حضرت - به نام جعفر کذّاب - جلوی درب منزل امام حسن عسکری علیه السلام ایستاده بود و مردم اطراف او تجمّع کرده اند.

من با خود گفتم : اگر این شخصی که من او را به عرق خواری و قماربازی می شناسم ، امام و رهبر مسلمین گردد هیچ ارزشی نخواهد داشت .

به هر حال جلو آمدم ؛ و پس از سلام ، تسلیت گفتم .

ولی او چیزی از اموال و نامه ها را مطرح نکرد.

پس از گذشت مدّتی ، عقیل غلام و پیش خدمت حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام آمد و گفت : برادرت را کفن پوشاندیم و آماده نماز است .

جعفر به همراه عدّه ای از شیعیان و دوستان وارد منزل شدند، در حالی که جنازه مطهّر حضرت عسکری علیه السلام در گوشه ای نهاده بود.

جعفر جلو رفت و آماده نماز شد؛ و چون خواست اوّلین تکبیر نماز را بگوید، ناگهان کودکی زیبا روی و گندمگون با موهای کوتاه که بین دندان های جلوی دهانش فاصله بود، وارد شد و عبای جعفر را گرفت و کنار کشید و سپس اظهار داشت :

ای عمو! عقب برو، چون که من سزاوار نماز بر پدرم می باشم و آن کودک نماز را بر جنازه مطهّر پدرش اقامه نمود.(۵۹)

نوشیدن آب رحیل و آخرین وضوء

مرحوم شیخ طوسی و برخی دیگر از بزرگان ، به نقل از قول اسماعیل بن علیّ - معروف به ابوسهل نوبختی - بعد از بیان تاریخ میلاد حضرت مهدی موعود صلوات اللّه علیه و اشاره به نام مبارک و نیز اسم مادر آن حضرت ، حکایت کنند:

در آن روزهائی که امام حسن عسکری علیه السلام در بستر بیماری قرار گرفته بود - که در همان مریضی هم به شهادت نائل آمد - به ملاقات و دیدار حضرت رفتم .

پس از آن که لحظه ای در کنار بستر آن امام مظلوم با حالت غم و اندوه نشستم و به جمال مبارک حضرتش می نگریستم .

ناگاه دیدم حضرت ، خادم خود را (که به نام عقید معروف و نیز سیاه چهره بود) صدا کرد و به او فرمود:

ای عقید! مقداری آب - به همراه داروی مصطکی - بجوشان و بگذار سرد شود.

همین که آب ، جوشانیده و سرد شد، ظرف آب را خدمت امام حسن عسکری علیه السلام آورد تا بیاشامد.

موقعی که حضرت ظرف آب را با دست های مبارک خود گرفت ، لرزه و رعشه بر دست های حضرت عارض شد، به طوری که ظرف آب بر دندان های حضرت می خورد و نمی توانست بیاشامد.

آب را روی زمین نهاد و به خادم خویش فرمود: ای عقید! داخل آن اتاق برو، آن جا کودکی خردسالی را می بینی که در حال سجده و عبادت می باشد، بگو نزد من بیاید.

خادمِ حضرت گفت : چون داخل اتاقی که امام علیه السلام اشاره نمود، رفتم کودکی را در حال سجده مشاهده کردم که انگشت سبّابه خود را به سوی آسمان بلند نموده است ، بر او سلام کردم ، پس نماز و سجده خود را خلاصه و کوتاه نمود.

پس به محضر ایشان عرض کردم : مولایم فرمود نزد ایشان برویم ، در همین لحظه ، صقیل مادر آن فرزند عزیز آمد و دست کودک را گرفت و پیش پدرش برد.

ابوسهل نوبختی گوید: هنگامی که کودک - که بسیار زیبا و همچون ماه نورانی بود - نزد پدر آمد، سلام کرد و همین که چشم پدر به فرزند خود افتاد، گریست و به او فرمود: ای پسرم ! تو سیّد و بزرگ خانواده ما هستی ، من به سوی پروردگار خود رحلت می نمایم ، مقداری از آن آب مصطکی را با دست خود بر دهانم بگذار.

چون مقداری از آن آب مصطکی را تناول نمود، فرمود: مرا کمک کنید تا نماز به جا آورم ، پس آن کودک حوله ای را که در کنار پدر بود، روی دامان امام علیه السلام انداخت و سپس پدرش را وضوء داد.

و چون حضرت ابومحمّد، امام عسکری علیه السلام نماز را با آن حال مریضی انجام داد، خطاب به فرزند خویش نمود و فرمود:

ای فرزندم ! تو را بشارت باد، که تو صاحب الزّمان و مهدی این امّت هستی ، تو حجّت و خلیفه خدا بر روی زمین می باشی ، تو وصیّ من و نیز خاتم ائمّه و اهل بیت عصمت و طهارت خواهی بود.

و جدّت ، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله تو را هم نام خود معرّفی نموده است .
راوی در پایان سخن افزود: در همین لحظات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به وسیله آن سمّ و زهری که توسّط معتصم به او خورانیده شده بودرحلت نمود و به شهادت رسید.(۶۰)

مصائب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

حُجّت یازدهم ، نور ولایت حسنم
کینه اهل ستم ، کرده جلای وطنم
پدر ختم امامان ، وصیّ ختمِ رُسل
ولیّ امر خدا، واقف سرِّ و عَلَنم
والد حُجّت ثانی عشر، ناصر دین
مالک مُلک وجود، ولیّ مؤتمنم
((معتمد)) زَهر خورانیده مرا از ره جور
کین چنین سوخته بال من فرسوده تنم
پسر شافع میعاد علیّ بن جواد علیه السلام
پدر حُجّت حقّ مهدی مُوعود منم
بانی کشور جانم من و این گونه خراب
کرده سمِّ ستم و کینه بنای بدنم
((معتمد)) شرم کن از روح رسول مدنی
که من از آل علیّ ذوالمننم
نور حقّ را نتوان کرد بدین سان خاموش
مکن از زهر چنین خسته و رنجور تنم
که گرفتار ستم پیشه و گه در زندان
گاه از جور جفا خسته و گه در محنم
((معتمد)) می کشدم از ره بیداد و ستم
که چرا من پدر مهدی صاحب زَمنم (۶۱)

پنج درس ارزشمند و آموزنده

۱ مرحوم سیّد مرتضی ، شیخ حرّ عاملی و برخی دیگر به نقل از ابوهاشم جعفری آورده اند:
روزی به محضر مبارک امام حسن عسکری علیه السلام وارد شدم ، دیدم که در حال نوشتن نامه ای می باشد، لحظاتی را در خدمت آن حضرت نشستم تا آن که هنگام نماز فرا رسید.
بدین جهت ، از ادامه نوشتن خودداری نمود و در همان لحظه ، نامه و قلم را بر زمین نهاد و برخاست مشغول خواندن نماز گردید.
و من مواظب احوال و اوضاع بودم ، که ناگهان متوجّه شدم در حالی که امام علیه السلام مشغول نماز بود، قلم روی کاغذ حرکت می کرد و خطّ می نوشت ، تا آن که نامه به پایان رسید و من با مشاهده چنین معجزه ای سجده شکر به جای آوردم .
و چون نماز پایان یافت و حضرت سلام نماز را داد، قلم را از روی زمین برداشت ؛ و سپس اجازه فرمود تا افرادی که منتظر زیارت و ملاقات حضرت بودند، وارد شوند.(۶۲)

۲ محمّد بن حسن شمعون گوید:
روزی از روزها چشم هایم سخت درد می کرد و آنچه مداوا کردم سودی نبخشید و بالا خره یکی از دو چشمم نابینا شد و دوّمی هم در حال از بین رفتن بود.
نامه ای به حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم و تقاضا نمودم تا حضرت برای بهبودی چشم هایم دعا فرماید.
امام علیه السلام در جواب نامه ، چنین مرقوم فرمود: خداوند متعال چشم نابینایت را برگرداند و آن دیگری را صحیح و سالم گرداند.
و نیز در ذیل نامه نوشته بود: خداوند به تو پاداش نیک و جر جزیل عنایت گرداند.
محمّد گوید: از این که چشم هایم خوب شد خوشحال شدم ؛ ولی معنای آخرین جمله امام علیه السلام را نفهمیدم ، تا آن که یکی از فرزندانم وفات یافت و فهمیدم تسلیت آن حضرت به جهت آن بوده است .(۶۳)
۳ احمد بن اسحاق حکایت کند:
روزی به محضر مبارک امام حسن عسکری علیه السلام شرفیاب شدم ، هنگامی که در خدمت حضرت نشستم ، فرمود: ((الحمد للّه))، پیش از آن که از دنیا بروم ، خداوند متعال خلیفه و جانشین مرا به من نشان داد و فرزند عزیزم را دیدم .
او از جهت شمائل و صفات ، شبیه ترین مردم به رسول اللّه صلی الله علیه و آله می باشد، خداوند حافظ و نگهدار او خواهد بود تا آن که پس از غیبتی طولانی ظهور نماید و زمین را پر از عدل و داد گرداند.(۶۴)
۴ همچنین ابوهاشم جعفری گوید:
روزی نزد حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام شرفیاب شدم و نشستم .
حضرت فرمود: یکی از گناهانی که مورد عفو و مغفرت قرار نمی گیرد، این است که شخصی گناهی مرتکب شود و بگوید: ای کاش فقط به همین گناه عقاب شوم و آن را سبک و ناچیز شمارد.
من پیش خود فکر کردم : چقدر سخت و دقیق است ، پس انسان باید همیشه مواظب اعمال و حرکات خود باشد.
حضرت از افکار من آگاه شد و فرمود: آنچه با خود حدیث نفس کردی ، اهمیّت بده و آن را رها نکن و بدان که گناهِ شرک به خداوند متعال از حرکت موری بر سنگی صاف و ظریف ، مخفی تر خواهد بود.(۶۵)
۵ مرحوم کلینی و برخی دیگر از بزرگان به نقل از ابوهاشم جعفری آورده اند:
روزی در محضر مبارک حضرت ابومحمّد امام حسن عسکری علیه السلام وارد شدم و با خود گفتم : ای کاش حضرت نگین انگشتری ، به من هدیه می نمود تا نزد انگشترساز ببرم و رکاب مناسبی برای آن بسازد و به عنوان تبرّک به دست خود نمایم .
و چون مقداری نشستم ، بلند شدم و بدون آن که در فکر نگین انگشتر باشم ، خواستم که خداحافظی کنم .
پس امام علیه السلام انگشتری را تحویل من داد و فرمود: ای ابوهاشم ! تو نگین خواستی ؛ ولی ما نگینی همراه با رکاب آن به تو می دهیم ، خداوند آن را برای تو مبارک گرداند.
پس از آن گفتم : ای سرور و مولایم ! شهادت می دهم که تو حجّت و ولیِّ خدا هستی و امام و پیشوای من خواهی بود و من بر این شهادت اعتقاد راسخ دارم ؛ سپس حضرت فرمود: خداوند متعال تو را مورد مغفرت و رحمت خود قرار دهد.(۶۶)

مدح یازدهمین اختر فروزنده

عالم منوّر است ز انوار عسکری

خورشید و ماه و زهره و پروین و مشتری

شاهنشهی که شمس و قمر از جمال او

کسب ضیاء کرده ز انوار داوری

مخلوق آسمان و زمین و کرات را

یزدان نموده خلق ز آن نور باهری

آن خسروی که بر مَلَک و جنّ و آدمی

از علم و حلم و جاه و شرف کرده سروری

فرزند مصطفی و علیّ، زاده بتول

زینت فزای مذهب و آئین جعفری

از بهر او بود همه اشیاء این جهان

تخت و نگین و مُلک سلیمان و قیصری

اعجاز نبیاء همه ظاهر بود از آن

شاهنشهی که کرده به اسلام یاوری

یوسف کجا به حُسن جمالش رسد که او

خُلق عظیم دارد و حُسن پیمبری

جان ها فدای جاه و جلال تو ای حَسن

کان حجّتی که حجّت قائم بپروری

این فخر بس که مهدی موعود از تو است

آن کو به پا کند روش دادگستری

بنیاد کفر و ظلم و ستم را به هم زند

با بازوی یداللّه و با تیغ دادگستری

چهل حدیث گهربار منتخب

۱ قالَ الا مامُ بُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْعَسْکَری صَلَواتُ اللّهِ وَسَلامُهُ عَلَیْهِ:

إنَّ اللّهَ تَبارَکَ وَ تَعالی بَیَّنَ حُجَّتَهُ مِنْ سائِرِ خَلْقِهِ بِکُلِّ شَیْءٍ، وَ یُعْطِیهِ اللُّغاتِ، وَمَعْرِفَةَ الاْ نْسابِ وَالأْجالِ وَالْحَوادِثِ، وَلَوْلا ذلِکَ لَمْ یَکُنْ بَیْنَ الْحُجَّةِ وَالْمَحْجُوحِ فَرْقٌ.(۶۸)

ترجمه :

فرمود: همانا خداوند متعال ، حجّت و خلیفه خود را برای بندگانش الگو و دلیلی روشن قرار داد، همچنین خداوند حجّت خود را ممتاز گرداند و به تمام لغت ها و اصطلاحات قبائل و اقوام آشنا ساخت و نساب همه را می شناسد و از نهایت عمر انسان ها و موجودات و نیز جریات و حادثه ها آگاهی کامل دارد و چنانچه این امتیاز وجود نمی داشت ، بین حجّت خدا و بین دیگران فرقی نبود.

۲ قالَ علیه السلام : عَلامَةُ الاْ یمانِ خَمْسٌ: التَّخَتُّمُ بِالْیَمینِ، وَ صَلاةُ الا حْدی وَ خَمْسینَ، وَالْجَهْرُ بِبِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم ، وَ تَعْفیرُ الْجَبین ، وَ زِیارَةُ الاْ رْبَعینَ.(۶۹)

ترجمه :

www.amouzgar.com

فرمود: علامت و نشانه ایمان پنج چیز است : انگشتر به دست راست داشتن ، خواندن پنجاه و یک رکعت نماز (واجب و مستحبّ)، خواندن ((بسم اللّه الرّحمن الرّحیم)) را (در نماز ظهر و عصر) با صدای بلند، پیشانی را در حال سجده روی خاک نهادن ، زیارت اربعین امام حسین علیه السلام انجام دادن .

۳ قالَ علیه السلام : لَیْسَتِ الْعِبادَةُ کَثْرَةُ الصّیامِ وَالصَّلاةِ، وَ إنَّمَا الْعِبادَةُ کَثْرَةُ التَّفَکُّرِ فی مْرِ اللّهِ.(۷۰)

ترجمه :

فرمود: عبادت در زیاد انجام دادن نماز و روزه نیست ، بلکه عبادت با تفکّر و اندیشه در قدرت بی منتهای خداوند در امور مختلف می باشد.

۴ قالَ علیه السلام : خَصْلَتانِ لَیْسَ فَوْقَهُما شَیْءٌ: الاْ یمانُ بِاللّهِ، وَنَفْعُ الاْ خْوانِ.(۷۱)

ترجمه :

فرمود: دو خصلت و حالتی که والاتر از آن دو چیز نمی باشد عبارتند از: ایمان و اعتقاد به خداوند، نفع رساندن به دوستان و آشنایان .

۵ قالَ علیه السلام : قُولُوا لِلنّاسِ حُسْناً، مُؤْمِنُهُمْ وَ مُخالِفُهُمْ، مّا الْمُؤْمِنُونَ فَیَبْسِطُ لَهُمْ وَجْهَهُ، وَ مّا الْمُخالِفُونَ فَیُکَلِّمُهُمْ بِالْمُداراةِ لاِجْتِذابِهِمْ إلَی الاْ یمانِ.(۷۲)

ترجمه :

فرمود: با دوست و دشمن خوش گفتار و خوش برخورد باشید، امّا با دوستان مؤمن به عنوان یک وظیفه که باید همیشه نسبت به یکدیگر با چهره ای شاداب برخورد نمایند، امّا نسبت به مخالفین به جهت مدارا و جذب به اسلام و احکام آن .

۶ قالَ علیه السلام : اللِّحاقُ بِمَنْ تَرْجُو خَیْرٌ مِنَ الْمُقامِ مَعَ مَنْ لا تَأمَّنُ شَرَّهُ.(۷۳)

ترجمه :

فرمود: تداوم دوستی و معاشرت با کسی که احتمال دارد سودی برایت داشته باشد، بهتر است از کسی که محتمل است شرّ جانی ، مالی ، دینی و... برایت داشته باشد.

۷ قالَ علیه السلام : إیّاکَ وَ الاْ ذاعَةَ وَ طَلَبَ الرِّئاسَةِ، فَإنَّهُما یَدْعُوانِ إلَی الْهَلَکَةِ.(۷۴)

ترجمه :

فرمود: مواظب باش از این که بخواهی شایعه و سخن پراکنی نمائی و یا این که بخواهی دنبال مقام و ریاست باشی و تشنه آن گردی ، چون هر دوی آن ها انسان را هلاک خواهد نمود.

۸ قالَ علیه السلام : إنَّ مُداراةَ أعْداءِاللّهِ مِنْ فْضَلِ صَدَقَةِالْمَرْءِ عَلی نَفْسِهِ و إخْوانِهِ .(۷۵)

ترجمه :

فرمود: مدارا و سازش با دشمنان خدا و دشمنان اهل بیت علیهم السلام در حال تقیّه بهتر است از هر نوع صدقه ای که انسان برای خود بپردازد.

۹ قالَ علیه السلام : حُسْنُ الصُّورَةِ جَمالٌ ظاهِرٌ، وَ حُسْنُ الْعَقْلِ جَمالٌ باطِنٌ.(۷۶)

ترجمه :

فرمود: نیکوئی شکل و قیافه ، یک نوع زیبائی و جمال در ظاهر انسان پدیدار است و نیکو بودن عقل و درایت ، یک نوع زیبائی و جمال درونی انسان می باشد.

۱۰ قالَ علیه السلام : مَنْ وَعَظَ خاهُ سِرّاً فَقَدْ زانَهُ، وَمَنْ وَعَظَهُ عَلانِیَةً فَقَدْ شانَهُ.(۷۷)

ترجمه :

فرمود: هرکس دوست و برادر خود را محرمانه موعظه کند، او را زینت بخشیده ؛ و چنانچه علنی باشد سبب ننگ و تضعیف او گشته است .
۱۱ قالَ علیه السلام : مَنْ لَمْ یَتَّقِ وُجُوهَ النّاسِ لَمْ یَتَّقِ اللّهَ.(۷۸)
ترجمه :
فرمود: کسی که در مقابل مردم بی باک باشد و رعایت مسائل اخلاقی و حقوق مردم را نکند، تقوای الهی را نیز رعایت نمی کند.
۱۲ قالَ علیه السلام : ما قْبَحَ بِالْمُؤْمِنِ نْ تَکُونَ لَهُ رَغْبَةٌ تُذِلُّهُ.(۷۹)
ترجمه :
فرمود: قبیح ترین و زشت ترین حالت و خصلت برای مؤمن آن حالتی است که دارای آرزوئی باشد که سبب ذلّت و خواری او گردد.
۱۳ قالَ علیه السلام : خَیْرُ إخْوانِکَ مَنْ نَسَبَ ذَنْبَکَ إلَیْهِ.(۸۰)
ترجمه :
فرمود: بهترین دوست و برادر، آن فردی است که خطاهای تو را به عهده گیرد و خود را مقصّر بداند.
۱۴ قالَ علیه السلام : ما تَرَکَ الْحَقَّ عَزیزٌ إلاّ ذَلَّ، وَلا خَذَ بِهِ ذَلیلٌ إ لاّعَزَّ.(۸۱)
ترجمه :
فرمود: حقّ و حقیقت را هیچ صاحب مقام و عزیزی ترک و رها نکرد مگر آن که ذلیل و خوار گردید، همچنین هیچ شخصی حقّ را به اجراء در نیاورد مگر آن که عزیز و سربلند شده است .
۱۵ قالَ علیه السلام : مِنَ الْفَواقِرِ الّتی تَقْصِمُ الظَّهْرَ جارٌ إنْ ری حَسَنَةً طْفَأ ها وَ إنْ رَی سَیِّئَةً فْشاها.(۸۲)
ترجمه :
فرمود: یکی از مصائب و ناراحتی های کمرشکن ، همسایه ای است که اگر به او احسان و خدمتی شود آن را پنهان و مخفی دارد و اگر ناراحتی و اذیّتی متوجّه اش گردد آن را علنی و آشکار سازد.
۱۶ قالَ علیه السلام لِشیعَتِهِ: وُصیکُمْ بِتَقْوَی اللّهِ وَالْوَرَعِ فی دینِکُمْ وَالاْ جْتِهادِ لِلّهِ، وَ صِدْقِ الْحَدیثِ، وَداءِ الاْ مانَةِ إلی مَنِ ائْتَمَنَکِمْ مِنْ بِرٍّ وْ فاجِرٍ، وِطُولِ السُّجُودِ، وَحُسْنِ الْجَوارِ.(۸۳)
ترجمه :
به شیعیان و دوستان خود فرمود: تقوای الهی را پیشه کنید و در امور دین ورع داشته باشید، در تقرّب به خداوند کوشا باشید و در صحبت ها صداقت نشان دهید، هرکس امانتی را نزد شما نهاد آن را سالم تحویلش دهید، سجده های خود را در مقابل خداوند طولانی کنید و به همسایگان خوش رفتاری و نیکی نمائید.
۱۷ قالَ علیه السلام : مَنْ تَواضَعَ فِی الدُّنْیا لاِ خْوانِهِ فَهُوَ عِنْدَ اللّهِ مِنْ الصِدّیقینَ، وَمِنْ شیعَةِ علیّ بْنِ بی طالِبٍ عَلَیْهِ السّلامُ حَقّاً.(۸۴)
ترجمه :
فرمود: هرکس در دنیا در مقابل دوستان و هم نوعان خود متواضع و فروتنی نماید، در پیشگاه خداوند در زُمره صِدّیقین و از شیعیان امام علیّ علیه السلام خواهد بود.
۱۸ قالَ علیه السلام : إنَّهُ یُکْتَبُ لِحُمَّی الرِّبْعِ عَلی وَرَقَةٍ، وَ یُعَلِّقُها عَلَی الْمَحْمُومِ: ((یا نارُکُونی بَرْداً))، فَإنَّهُ یَبْرَءُ بِإذْنِ اللّهِ.(۸۵)

ترجمه :

فرمود: کسی که ناراحتی تب و لرز دارد، این آیه شریفه قرآن در ((سوره نبیاء، آیه ۶۹)) را روی کاغذی بنویسید و بر گردن او آویزان نمائید تا با إذن خداوند متعال بهبود یابد.

۱۹ قالَ علیه السلام : کْثِرُوا ذِکْرَ اللّهِ وَ ذِکْرَ الْمَوْتِ، وَ تَلاوَةَ الْقُرْآنِ، وَالصَّلاةَ عَلی النَّبیِّ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَإنَّ الصَّلاةَ عَلی رَسُولِ اللّهِ عَشْرُ حَسَناتٍ.(۸۶)

ترجمه :

فرمود: ذکر و یاد خداوند متعال ، مرگ و حالات آن ، تلاوت و تدبّر قرآن ؛ و نیز صلوات و درود فرستاد بر حضرت رسول و اهل بیتش علیهم السلام را زیاد و به طور مکرّر انجام دهید، همانا پاداش صلوات بر آن ها، ده حسنه و ثواب می باشد.

۲۰ قالَ علیه السلام : إنَّکُمْ فی آجالِ مَنْقُوصَةٍ وَیّامٍ مَعْدُودَةٍ، وَالْمَوْتُ یَتی بَغْتَةً، مَنْ یَزْرَعُ شَرّاً یَحْصَدُ نِدامَةً.(۸۷)

ترجمه :

فرمود: همانا شما انسان ها در یک مدّت و مهلت کوتاهی به سر می برید که مدّت زمان آن حساب شده و معیّن می باشد و مرگ ، ناگهان و بدون اطلاع قبلی وارد می شود و شخص را می رباید، پس متوجّه باشید که هرکس هر مقدار در عبادت و بندگی و انجام کارهای نیک تلاش کند فردای قیامت غبطه می خورد که چرا بیشتر انجام نداده است و کسی که کار خلاف و گناه انجام دهد پشیمان و سرافکنده خواهد بود.

۲۱ قالَ علیه السلام : إنّ الْوُصُولَ إلَی اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ سَفَرٌ لایُدْرَکُ إلاّبِامْتِطا ءِ اللَّیْلِ.(۸۸)

ترجمه :

فرمود: همانا رسیدن به خداوند متعال و مقامات عالیه یک نوع سفری است که حاصل نمی شود مگر با شب زنده داری و تلاش در عبادت و جلب رضایت او در امور مختلف .

۲۲ قالَ علیه السلام : الْمَقادیرُ الْغالِبَةِ لاتُدْفَعُ بِالْمُغالَبَةِ، وَالاْ رْزاقُ الْمَکْتُوبَةِ لاتُنالُ بِالشَّرَہِ، وَلاتُدْفَعُ بِالاْ مْساکِ عَنْها.(۸۹)

ترجمه :

فرمود: مقدّراتی که در انتظار ظهور می باشد با زرنگی و تلاش از بین نمی رود و آنچه مقدّر باشد خواهد رسید، همچنین رزق و روزی هرکس ، ثبت و تعیین شده است و با زیاده روی در مصرف به جائی نخواهد رسید؛ و نیز با نگهداری هم نمی توان آن را دفع کرد.

۲۳ قالَ علیه السلام : قَلْبُ الاْ حْمَقِ فی فَمِهِ، وَفَمُ الْحَکیمِ فی قَلْبِهِ.(۹۰)

ترجمه :

فرمود: اندیشه حمق در دهان اوست ، ولیکن دهان و سخن عاقل در درون او می باشد. (یعنی ؛ افراد حمق اوّل حرف می زنند و سپس در جهت سود و زیان آن فکر می کنند، بر خلاف عاقل که بدون فکر سخن نمی گوید).

۲۴ قالَ علیه السلام : الْمُؤْمِنُ بَرَکَةٌ عَلَی الْمؤْمِنِ وَ حُجَّةٌ عَلَی الْکافِرِ.(۹۱)

ترجمه :

فرمود: وجود شخص مؤمن برای دیگر مؤمنین برکت و سبب رحمت می باشد و نسبت به کفّار و مخالفین حجّت و دلیل است .

۲۵ قالَ علیه السلام : لا یَشْغَلُکَ رِزْقٌ مَضْمُونٌ عَنْ عَمَلٍ مَفْرُوضٍ.(۹۲)
ترجمه :
فرمود: مواظب باش که طلب روزی که از طرف خداوند متعال تضمین شده تو را از کار و اعمالِ واجب باز ندارد (یعنی ؛ مواظب باش که به جهت تلاش و کار بیش از حدّ نسبت به واجبات سُست و سهل انگار نباشی).
۲۶ قالَ علیه السلام : جُرْأَةُ الْوَلَدِ عَلی والِدِهِ فی صِغَرِهِ تَدْعُو إلَی الْعُقُوقِ فی کِبَرِه.(۹۳)
ترجمه :
فرمود: رو پیدا کردن و جرئ شدن فرزند هنگام طفولیّت در مقابل پدر، سبب می شود که در بزرگی مورد نفرین و غضب پدر قرار گیرد.
۲۷ قالَ علیه السلام : جْمِعْ بَیْنَ الصَّلاتَیْنِ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ، تَری ما تُحِبُّ.(۹۴)
ترجمه :
فرمود: نماز ظهر و عصر را دنباله هم در اوّل وقت انجام بده ، که در نتیجه آن فقر و تنگ دستی از بین می رود و به مقصود خود خواهی رسید.
۲۸ قالَ علیه السلام : وَرَعُ النّاسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبْهةِ، عْبَدُ النّاسِ مَنْ قامَ الْفَرائِضَ، زْهَدُ النّاس مَنْ تَرَکَ الْحَرامَ، شَدُّ النّاسِ اجْتِهاداً مَنْ تَرَکَ الذُّنُوبَ.(۹۵)
ترجمه :
فرمود: پارساترین مردم آن کسی است که از موارد گوناگون شبهه و مشکوک اجتناب و دوری نماید؛ عابدترین مردم آن شخصی است که قبل از هر چیز، واجبات الهی را انجام دهد؛ زاهدترین انسان ها آن فردی است که موارد حرام و خلاف را مرتکب نشود؛ قوی ترین اشخاص آن شخصی است که هر گناه و خطائی را در هر حالتی ترک نماید.
۲۹ قالَ علیه السلام : لا یَعْرِفُ النِّعْمَةَ إلاَّ الشّاکِرُ، وَلا یَشْکُرُ النِّعْمَةَ إلاّ الْعارِفُ.(۹۶)
ترجمه :
فرمود: کسی قدر نعمتی را نمی داند مگر آن که شکرگزار باشد و کسی نمی تواند شکر نعمتی را انجام دهد مگر آن که اهل معرفت باشد.
۳۰ قالَ علیه السلام : مِنَ الذُّنُوبِ الَّتی لا یُغْفَرُ قَوْلُ الرَّجُلِ: لَیْتَنی لاأؤ اخِذُ إلاّ بِهذا.(۹۷)
ترجمه :
فرمود: بعضی از گناهانی که آمرزیده نمی شود: خلافی است که شخصی انجام دهد و بگوید: ای کاش فقط به همین خلاف عِقاب می شدم ، یعنی ؛ گناه در نظرش ناچیز و ضعیف باشد.
۳۱ قالَ علیه السلام : بِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ یَکُونُ ذا وَجْهَیْنِ وَ ذالِسانَیْنِ، یَطْری خاهُ شاهِداً وَ یَکُلُهُ غائِباً، إنْ أُعْطِیَ حَسَدَهُ، وَ إنْ ابْتُلِیَ خَذَلَهُ.(۹۸)
ترجمه :
فرمود: بد آدمی است آن که دارای دو چهره و دو زبان می باشد؛ دوست و برادرش را در حضور، تعریف و تمجید می کند ولی در غیاب و پشت سر، بدگوئی و مذمّت می نماید که همانند خوردن گوشت های بدن او محسوب می شود، چنین شخص دو چهره اگر دوستش در آسایش و رفاه باشد حسادت می ورزد و اگر در ناراحتی و سختی باشد زخم زبان می زند.

۳۲ قالَ علیه السلام : مِنَ التَّواضُعِ السَّلامُ عَلی کُلِّ مَنْ تَمُرُّ بِهِ، وَالْجُلُوسُ دُونَ شَرَفِ الْمَجْلِسِ.(۹۹)
ترجمه :
فرمود: یکی از نشانه های تواضع و فروتنی آن است که به هرکس برخورد نمائی سلام کنی و در هنگام ورود به مجلس هر کجا، جا بود بنشینی نه آن که به زور و زحمت برای دیگران جائی را برای خود باز کنی.
۳۳ قالَ علیه السلام : مَنْ رَضِیَ بِدُونِ الشَّرَفِ مِنَ الْمَجْلِسِ لَمْ یَزَلِ اللّهُ وَ مَلائِکَتُهُ یُصَلُّونَ عَلَیْهِ حَتّی یَقُومَ، مِنَال تَّواضُعِ السَّلامُ عَلی کُلِّمَنْ تَمُرُّ بِهِ.(۱۰۰)
ترجمه :
فرمود: کسی که متکبّر نباشد و موقع ورود به مجلس هر کجا جائی بود بنشیند تا زمانی که حرکت نکرده باشد خدا و ملائکه هایش بر او درود و رحمت می فرستند؛ از علائم و نشانه های تواضع و فروتنی آن است که به هر شخصی برخورد نمودی سلام کنی .
۳۴ قالَ علیه السلام : لاتُمارِ فَیَذْهَبُ بَهاؤُکَ، وَ لا تُمازِحْ فَیُجْتَرَأُ عَلَیْکَ.(۱۰۱)
ترجمه :
فرمود: با کسی جدال و نزاع نکن که بهاء و ارزش خود را از دست می دهی ، با کسی شوخی و مزاح ناشایسته و بی مورد نکن وگرنه افراد بر تو جری ء و چیره خواهند شد.
۳۵ قالَ علیه السلام : مَنْ آثَرَ طاعَةَ بَوَیْ دینِهِ مُحَمَّدٍ وَ عَلی عَلَیْهِمَاالسَّلام عَلی طاعَةِ بَوَیْ نَسَبِهِ، قالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِهُ: لاُؤَ ثِرَنَّکَ کَما آثَرْتَنی ، وَلاُشَرِّفَنَّکَ بِحَضْرَةِ أ بَوَیْ دینِکَ کَما شَرَّفْتَ نَفسَکَ بِإیثارِ حُبِّهِما عَلی حُبِّ بَوَیْ نَسَبِکَ.(۱۰۲)
ترجمه :
فرمود: کسی که مقدّم دارد طاعت و پیروی پیغمبر اسلام حضرت محمّد و امیرالمؤمنین امام علیّ صلوات اللّه علیهما را بر پیروی از پدر و مادر جسمانی خود، خداوند متعال به او خطاب می نماید: همان طوری که دستورات مرا بر هر چیزی مقدّم داشتی ، تو را در خیرات و برکات مقدّم می دارم و تو را همنشین پدر و مادر دینی یعنی حضرت رسول و امام علیّ علیهما السلام می گردانم ، همان طوری که علاقه و محبّت عملی و اعتقادی خود را نسبت به آن ها بر هر چیزی مقدّم داشتی .
۳۶ قالَ علیه السلام : لَیْسَ مِنَ الا دَبِ إظْهارُ الْفَرَحِ عِنْدَ الْمَحْزُونِ.(۱۰۳)
ترجمه :
فرمود: از ادب و اخلاق انسانی و اسلامی نیست که در حضور شخص مصیبت دیده و غمگین ، اظهار شادی و سرور کند.
۳۷ قالَ علیه السلام : مَنْ کانَ الْوَرَعُ سَجِیَّتَهُ، وَالْکَرَمُ طَبیعَتَهُ، وَالْحِلْمُ خُلَّتَهُ، کَثُرَ صدیقُهُ وَالثَّناءُ عَلَیْهِ.(۱۰۴)
ترجمه :
فرمود: هرکس ورع و احتیاط در روش زندگیش ، بزرگواری و سخاوت عادت برنامه اش و صبر و بردباری برنامه اش باشد؛ دوستانش زیاد و تعریف کنندگانش بسیار خواهند بود.
۳۸ قالَ علیه السلام : عْرَفُ النّاسِ بِحُقُوقِ إخْوانِه، وَشَدُّهُمْ قَضاءً لَها، عْظَمُهُمْ عِنْدَاللّهِ شَناً.(۱۰۵)
ترجمه :

فرمود: هرکس حقوق هم نوعان خود را بشناسد و رعایت کند و مشکلات و نیازمندی های آن ها را برطرف نماید، در پیشگاه خداوند دارای عظمت و موقعیّتی خاصّی خواهد بود.

۳۹ قالَ علیه السلام : اِتَّقُوا اللّهُ وَكُونُوا زَیْناً وَلاتَكُونُوا شَیْناً، جُرُّوا إلَیْنا كُلَّ مَوَدَّةٍ، وَاَدْفَعُوا عَنّا كُلُّ قَبیحٍ، فَإنَّهُ ما قیلَ فینا مِنْ حُسْنٍ فَنَحْنُ هْلُهُ، وَ ما قیلَ فینا مِنْ سُوءٍ فَما نَحْنُ كَذلِکَ.(۱۰۶)

ترجمه :

فرمود: تقوای الهی را در همه امور رعایت کنید، و زینت بخش ما باشید و مایه ننگ ما قرار نگیرید، سعی کنید افراد را به محبّت و علاقه ما جذب کنید و زشتی ها را از ما دور نمائید؛ درباره ما آنچه از خوبی ها بگویند صحیح است و ما از هر گونه عیب و نقصی مبّرا خواهیم بود.

۴۰ قالَ علیه السلام : یَتی عُلَماءُ شیعَتِنَا الْقَوّامُونَ لِضُعَفاءِ مُحِبّینا وَ هْلِ وِلایَتِنا یَوْمَ الْقِیامَةِ، وَالاْ نْوارُ تَسْطَعُ مِنْ تیجانِهِمْ عَلی رَسِ كُلِّ واحِدٍ مِنْهُمْ تاجُ بَهاءٍ، قَدِ انْبَثَّتْ تِلْکَ الاْ نْوارُ فی عَرَصاتِ الْقِیامَةِ وَ دُورِها مَسیرَةَ ثَلاثِمائَةِ لْفِ سَنَةٍ.(۱۰۷)

ترجمه :

فرمود: آن دسته از علماء و دانشمندان شیعیان ما که در هدایت و رفع مشکلات دوستان و علاقه مندان ما، تلاش کرده اند، روز قیامت در حالتی وارد صحرای محشر می شوند که تاج کرامت بر سر نهاده و نور وی ، همه جا را روشنائی می بخشد و تمام اءهل محشر از آن نور بهره مند خواهند شد.

۱- فهرست نام و مشخّصات بعضی از کتابهائی که مورد استفاده قرار گرفته است ، در آخرین قسمت جلد دوّم همین مجموعه نفیسه موجود می باشد.
۲- مطابق با پانزدهم آذر ماه ، سال ۲۲۵ هجری شمسی می باشد.
۳- نام و لقب آن حضرت به عنوان امام ((حسن ، عسکری)) علیه السلام طبق عدد حروف ابجد کبیر ۱۱۸، ۳۶۰ می شود.
۴- مطابق با پانزدهم دی ماه ، سال ۲۵۳ هجری شمسی می باشد.
۵- تاریخ ولادت و دیگر حالات حضرت برگرفته شده است از: اصول کافی : ج ۱، تهذیب الا حکام : ج ۶، تذکرهٔ الخواصّ، عیان الشّیعهٔ : ج ۲، مستدرک الوسائل : ج ۶، کشف الغمّهٔ : ج ۲، مجموعهٔ نفیسهٔ ، تاریخ أ هل البیت علیهم السلام ، ینابیع المودّهٔ ، إعلام الوری طبرسی : ج ۲، جمال الأُسبوع ، دعوات راوندی ، دلائل الا مامه طبری ، ارشاد شیخ مفید و ... .
۶- اشعار از شاعر محترم : آقای علی آهی .
۷- مانند إکمال الدّین مرحوم شیخ صدوق : ص ۴۳۴، ح ۱.
۸- یکی از نامهای مادر امام حسن عسکری علیه السلام می باشد.
۹- مجموعهٔ نفیسهٔ : ص ۱۳۳، س ۱۰، بحارالا نوار: ج ۵۰، ص ۲۳۶، س ۹.
۱۰- سوره مؤمنون : آیه ۱۱۵.
۱۱- إحقاق الحقّ: ج ۱۹، ص ۶۲۰، صواعق المحرقه : ص ۲۰۵، نورالا بصار: ص ۱۶۶.
۱۲- إکمال الدّین شیخ صدوق : ج ۲، ص ۳۸۴، ح ۲، ینابیع المودّهٔ : ج ۳، ص ۳۱۷، ح ۲، مدینهٔ المعاجز: ج ۷، ص ۶۰۶، ح ۲۵۹۵.
۱۳- اصول کافی : ج ۱، ص ۵۰۷، ح ۴، غیبت شیخ طوسی : ص ۱۲۹، مجموعهٔ نفیسهٔ : ص ۲۳۷، مدینهٔ المعاجز: ج ۷، ص ۵۷۸، ح ۲۵۷۲، بحارالا نوار: ج ۵۰، ص ۲۵۱، ح ۶.
۱۴- هدایهٔ الکبری حضینی : ص ۳۴۴.
۱۵- رجال کشّی : ص ۵۷۴، ح ۱۰۸۷، مناقب ابن شهرآشوب : ج ۴، ص ۴۳۴، بحارالا نوار: ج ۵۰، ص ۳۰۰، ح ۷۵، مدینهٔ المعاجز: ج ۷، ص ۶۴۹، ح ۲۶۴۱.
۱۶- رجال کشّی :ص ۵۷۲، ح ۱۰۸۵، مناقب ابن شهرآشوب :ج ۴، ص ۴۳۵، بحار:ج ۵۰، ص ۱۹۱، ح ۴، و ج ۸۲، ص ۸۵، ح ۲۸، کشف الغمّهٔ :ج ۲، ص ۳۹۵، مدینهٔ المعاجز:ج ۷، ص ۶۵۰،ح ۲۶۴۲.
۱۷- اصول کافی : ج ۱، ص ۵۱۳، ح ۲۷، إثبات الهداهٔ : ج ۳، ص ۴۰۷، ح ۳۰، مدینهٔ المعاجز: ج ۷، ص ۵۶۳، ح ۲۵۵۰.
۱۸- الخرایج و الجرایح : ج ۲، ص ۶۸۲، ح ۱، إعلام الوری طبرسی : ج ۲، ص ۱۴۱، بحارالا نوار: ج ۵۰، ص ۲۵۴، ح ۱۰.
۱۹- هدایهٔ الکبری حضینی : ص ۳۳۱.
۲۰- تفسیر الا مام العسکری علیه السلام : ص ۳۱۶، ح ۱۶۱، الخرایج و الجرایح : ج ۲، ص ۶۸۴، ح ۳، مدینهٔ المعاجز: ج ۷، ص ۲۵۷۹.

www.amouzgar.com

۲۱- الثّاقب فی المناقب : ص ۲۱۴، ح ۱۸، الخرائج و الجرائح : ج ۱، ص ۴۲۴، ح ۴، کشف الغمّة : ج ۲، ص ۴۲۷، بحارالا نوار: ج ۵۰، ص ۲۶۲، ح ۲۲، مدینة المعاجز: ج ۷، ص ۶۱۷، ح ۲۶۰۱.

۲۲- هدایة الکبری حضینی : ص ۳۳۳.

۲۳- هدایة الکبری حضینی : ص ۳۳۴، حلیة الا برار: ج ۵، ص ۱۱۱، ح ۱، مدینة المعاجز: ج ۷، ص ۶۷۰، ح ۲۶۵۵.

۲۴- هدایة الکبری حضینی : ص ۳۴۱.

۲۵- هدایة الکبری حضینی : ص ۳۴۰.

۲۶- الخرائج و الجرائح : ج ۱، ص ۴۲۱، ح ۲، بحارالا نوار: ج ۵۰، ص ۲۵۹، ح ۲۰، الثّاقب فی المناقب : ص ۲۱۷، ح ۲۰.

۲۷- اصول کافی : ج ۱، ص ۵۰۹، ح ۱۴، الخرایج و الجرایح : ج ۱، ص ۴۲۷، ح ۶.

۲۸- إقبال الا عمال : ص ۲۶۶، س ۲۲، تفسیر برهان : ج ۱، ص ۱۸۹، ح ۱.

۲۹- هدایة الکبری حضینی : ص ۳۳۷، عیون المعجزات : ص ۱۳۹، مدینة المعاجز: ج ۷، ص ۶۶۰، ح ۲۶۵۰.

۳۰- إعلام الوری طبرسی : ج ۲، ص ۱۴۱، الخرایج و الجرائح : ج ۲، ص ۲۸۲، ح ۲، إحقاق الحقّ: ج ۱۹، ص ۶۲۴.

۳۱- إعلام الوری طبرسی : ج ۲، ص ۱۵۰، بحارالا نوار: ج ۵۰، ص ۳۰۸، ح ۶.

۳۲- إعلام الوری طبرسی : ج ۲، ص ۱۴۰، اصول کافی : ج ۱، ص ۵۰۸، ح ۱۰، الثّاقب فی المناقب : ص ۵۶۶، ح ۵۰۵ و ص ۵۷۶، ح ۵۲۵، بحارالا نوار: ج ، ۵۰، ص ۳۱۱، ح ۱۰.

۳۳- هدایة الکبری حضینی : ص ۳۴۱.

۳۴- إعلام الوری طبرسی : ج ۲، ص ۱۳۷، الثّاقب فی المناقب : ص ۵۷۲، ح ۵۱۶، الخرایج و الجرائح : ج ۱، ص ۴۳۴، ح ۱۲، مدینة المعاجز: ح ۷، ص ۵۵۲، ح ۲۵۳۶.

۳۵- در روایات بسیار وارد شده است بر این که ائمّه علیهم السلام گوشت کِتف و دست گوسفند را بیش از دیگر قسمتها مورد استفاده قرار می دادند، مخصوصاً حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله که نسبت به آن اظهار علاقه می ورزید.

۳۶- هدایة الکبری حضینی : ص ۳۳۲.

۳۷- اصول کافی : ج ۱، ص ۵۰۹، ح ۱۱، الخرایج و الجرایح : ج ۱، ص ۴۳۶، ح ۱۴، إرشاد شیخ مفید: ج ۳۴۳، بحارالا نوار: ج ۵۰، ص ۲۶۸، ح ۸.

۳۸- داستان بسیار مفصّل می باشد و حضرت در متن عبارت ۵۹ نفر از اسامی پیامبران و صالحان را نام برده است و نیز نام تمامی ۱۲ إمام علیهم السلام را تصریح نموده است ، که بجهت رعایت اختصار از بیان و ترجمه آنها خودداری شد.

۳۹- هدایة الکبری حضینی : ص ۳۳۵، س ۱۸، و مدینة المعاجز: ج ۷، ص ۵۹۴، ح ۲۵۸۰، و بحارالا نوار: ج ۱۱، ص ۳۳، ح ۲۷، به نقل از مشارق اءنوار الیقین .

۴۰- اصول کافی : ج ۱، ص ۵۰۶، ح ۳، ارشاد شیخ مفید: ص ۳۴۱، إثبات الهداة : ج ۳، ص ۴۰۰، ح ۴، مدینة المعاجز: ح ۷، ص ۵۴۰، ح ۲۵۲۱.

۴۱- اصول کافی : ج ۱، ص ۵۱۲، ح ۲۴، بحارالا نوار: ج ۵۰، ص ۲۶۰، ح ۲۱، به نقل از خرایج مرحوم راوندی ، وسائل الشّیعهٔ : ج ۱۲، ص ۷۴، ح ۱، حلیهٔ الا برار: ج ۵، ص ۱۰۷ و ۱۰۹، مدینهٔ المعاجز: ح ۷، ص ۵۶۰، ح ۲۵۴۷، ص ۶۱۴، ح ۲۶۰۰، با مختصر تفاوت در عبارات .

۴۲- طبق آنچه که از روایات استفاده می شود: سه نفر از بانوان ، چنین معجزه ای را از معصومین علیهم السلام نقل کرده اند:

۱ - اُمّ النّدی ، حبابه دختر جعفر والبیّه اسدی ، که از زمان حضرت رسول تا امام رضا صلوات اللّه علیهم زنده ماند.

۲ - اُمّ غانم ، که در همین داستان مطرح شد.

۳ - اُمّ سلیم ، که فقطّ حضرت رسول و امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیهما، مهر نبوّت و امامت خود را بر ریگها زدند.

۴۳- إعلام الوری طبرسی : ج ۲، ص ۱۳۸، س ۱۱، الخرائج والجرائح : ج ۱، ص ۴۲۸، ح ۷، مناقب ابن شهرآشوب : ج ۴، ص ۴۴۱، الثّاقب فی المناقب : ص ۵۶۱، ح ۵۰۰، بحار: ج ۵۰، ص ۳۰۲، ح ۷۸.

۴۴- غیبهٔ شیخ طوسی : ص ۲۴۶ ح ۲۱۶، هدایهٔ الکبری حضینی : ص ۳۵۹، کشف الغمّهٔ : ج ۲، ص ۴۹۹، مدینهٔ المعاجز: ج ۷، ص ۵۸۵، ح ۲۵۷۶.

۴۵- ینابیع المودّهٔ : ج ۳، ص ۱۳۰ و ص ۱۹۰، إحقاق الحقّ: ج ۱۹، ص ۶۰۲، حلیهٔ الا برار: ج ۵، ص ۱۱۹، ح ۱، مدینهٔ المعاجز: ج ۷، ص ۶۲۱، ح ۲۶۰۴.

۴۶- عیون المعجزات : ص ۱۳۹، حلیهٔ الا برار: ج ۵، ص ۹۰، ح ۳.

۴۷- عیون المعجزات ص ۱۴۰، مدینهٔ المعاجز: ج ۷، ص ۶۰۱، ح ۲۵۸۸، بحارالا نوار: ج ۵۰، ص ۳۰۴، ح ۸۰.

۴۸- نوادر المعجزات : ص ۱۹۰، ح ۱، إثبات الهداهٔ : ج ۳، ص ۴۳۲، ح ۱۲۴.

۴۹- مدینهٔ المعاجز: ج ۷، ص ۵۷۳، ح ۲۵۶۰، نوادرالمعجزات : ص ۱۹۱، ح ۱.

۵۰- مدینهٔ المعاجز: ج ۷، ص ۵۷۳، ح ۲۵۶۱، إثبات الهداهٔ : ج ۳، ص ۳۲، ح ۱۲۵.

۵۱- نوادر المعجزات : ص ۱۹۱، إثبات الهداهٔ : ج ۳، ص ۴۳۲، ح ۱۲۷، مدینهٔ المعاجز: ج ۷، ص ۵۷۴، ح ۲۵۶۵.

۵۲- إثبات الهداهٔ : ج ۳، ص ۴۳۲، ح ۱۲۵، مدینهٔ المعاجز: ج ۷، ص ۵۷۴، ح ۲۵۶۲.

۵۳- إکمال الدّین شیخ صدوق : ج ۲، ص ۴۲۶، ح ۲، ینابیع المودّهٔ : ج ۳، ص ۳۰۲.

این داستان در کتابهای مختلفی با عباراتی متفاوت به طور مشروح و مفصّل نقل شده است ، که ما به این مقدار اکتفاء نموده ایم .

۵۴- سوره إسراء: آیه ۸۱.

۵۵- هدایهٔ الکبری حضینی : ص ۳۵۵، ینابیع المودّهٔ : ج ۳، ص ۳۰۴.

۵۶- هدایهٔ الکبری حضینی : ص ۳۳۴.

۵۷- اصول کافی : ج ۱، ص ۳۲۹، ح ۶.

۵۸- هدایهٔ الکبری حضینی : ص ۳۴۲، مدینهٔ المعاجز: ج ۷، ص ۶۶۱، ح ۲۶۵۱.

۵۹- الخرایج و الجرایح : ج ۳، ص ۱۱۰۱، ح ۲۳، ینابیع المودّهٔ : ج ۳، ص ۳۲۶، ح ۱۲.

۶۰- کتاب الغیبهٔ شیخ طوسی : ص ۲۷۱، ح ۲۳۷، بحارالا نوار: ج ۵۲، ص ۱۶، ح ۱۴.

www.amouzgar.com

۶۱- اشعار از شاعر محترم : آقای محمّد آزادگان .
۶۲- عیون المعجزات : ص ۱۳۴، إثبات الهداة : ج ۳، ص ۴۳۰، ح ۱۱۷، بحار: ج ۵۰، ص ۳۰۴، ح ۸۰، مدینة المعاجز: ج ۷، ص ۵۹۷، ح ۲۵۸۱.
۶۳- اصول کافی : ج ۱، ص ۵۱۰، ح ۱۷.
۶۴- إکمال الدّین شیخ صدوق : ص ۴۰۸، ح ۷.
۶۵- الخرایج و الجرایح : ج ۲، ص ۶۸۷، ح ۱۱.
۶۶- اصول کافی : ج ۱، ص ۵۱۲، ح ۲۱، کشف الغمّة : ج ۲، ص ۴۲۱، إثبات الهداة : ج ۳، ص ۴۰۵ ح ۲۵.
۶۷- اشعار از شاعر محترم : آقای شیخ جواد قدس کربلائی .
۶۸- اصول کافی : ج ۱، ص ۵۱۹، ح ۱۱.
۶۹- حدیقة الشّیعة : ج ۲، ص ۱۹۴، وافی : ج ۴، ص ۱۷۷، ح ۴۲.
۷۰- مستدرک الوسائل : ج ۱۱، ص ۱۸۳، ح ۱۲۶۹۰.
۷۱- تحف العقول : ص ۴۸۹، س ۱۳، بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۴، ح ۲۶.
۷۲- مستدرک الوسائل : ج ۱۲، ص ۲۶۱، ح ۱۴۰۶۱.
۷۳- مستدرک الوسائل : ج ۸، ص ۳۵۱، ح ۵، بحارالا نوار: ج ۷۱، ص ۱۹۸، ح ۳۴.
۷۴- بحارالا نوار: ج ۵۰، ص ۲۹۶، ضمن ح ۷۰.
۷۵- مستدرک الوسائل : ج ۱۲، ص ۲۶۱،س ۱۵، بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۴۰۱، ضمن ح ۴۲.
۷۶- بحارالا نوار: ج ۱، ص ۹۵، ح ۲۷.
۷۷- تحف العقول : ص ۴۸۹ س ۲۰، بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۴، ح ۳۳.
۷۸- بحارالا نوار: ج ۶۸، ص ۳۳۶، س ۲۱، ضمن ح ۲۲.
۷۹- تحف العقول : ص ۴۹۸ س ۲۲، بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۴، ح ۳۵.
۸۰- بحارالانوار: ج ۷۱، ص ۱۸۸، ح ۱۵.
۸۱- تحف العقول : ص ۴۸۹، س ۱۷، بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۴، ح ۲۴.
۸۲- بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۲، ح ۱۱.
۸۳- اءعیان الشّیعة : ج ۲، ص ۴۱، س ۳۰، بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۲، ح ۱۲.
۸۴- احتجاج طبرسی : ج ۲، ص ۵۱۷، ح ۳۴۰، بحارالا نوار: ج ۴۱، ص ۵۵، ح ۵.
۸۵- طب الائمّه سیّد شبّر: ص ۳۳۱، س ۸.
۸۶- بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۲، س ۲۱، ضمن ح ۱۲.
۸۷- اءعیان الشّیعة : ج ۲، ص ۴۲، س ۲، بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۳، ح ۱۹.
۸۸- اءعیان الشّیعة : ج ۲، ص ۴۲، س ۲۹، بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۸۰، س ۱.
۸۹- اءعلام الدّین : ص ۳۱۳، س ۳، بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۹، س ۱۸.
۹۰- تحف العقول : ص ۴۸۹، س ۸، بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۴، ح ۲۱.
۹۱- تحف العقول : ص ۴۸۹، س ۷، بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۴، ح ۲۰.
۹۲- تحف العقول : ص ۴۸۹، س ۹، بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۴، ح ۲۲.
۹۳- تحف العقول : ص ۴۸۹، س ۱۴، بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۴، ح ۲۷.

۹۴- کافی : ج ۳، ص ۲۸۷، ح ۶.
۹۵- اعیان الشّیعهٔ : ج ۲، ص ۴۲، س ۱، بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۳، ح ۱۸.
۹۶- اعلام الدّین دیلمی : ص ۳۱۳، س ۳، بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۸، س ۱۶.
۹۷- غیبهٔ شیخ طوسی : ص ۲۰۷، ح ۱۷۶، بحارالا نوار: ج ۵۰، ص ۲۵۰، ح ۴.
۹۸- بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۳، ح ۱۴.
۹۹- بحارالا نوار: ج ۷۵ ص ۳۷۲ ح ۹.
۱۰۰- بحارالا نوار: ج ۷۸، ص ۴۶۶، ح ۱۲، به نقل از تحف العقول .
۱۰۱- اعیان الشّیعهٔ : ج ۲، ص ۴۱، س ۲۳، بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۰، ح ۱.
۱۰۲- تفسیر الا مام العسکری علیه السلام : ص ۳۳۳، ح ۲۱۰.
۱۰۳- بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۴، ح ۲۸.
۱۰۴- علام الدّین : ص ۳۱۴، س ۷، بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۹، س ۲۲.
۱۰۵- احتجاج طبرسی : ج ۲، ص ۵۱۷، ح ۳۴۰.
۱۰۶- بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۳۷۲، س ۱۸.
۱۰۷- تفسیر الا مام العسکری علیه السلام : ص ۳۴۵، ح ۲۲۶.

www.amouzgar.com